

<https://www.pecritiue.com>

فقد اقتصاد سیاسی
اسفندماه ۱۴۰۲

دور از چشم تاریخ؟ کارگران زن در ایران مدرن

والنتین مقدم



ترجمه‌ی آنیسا اسدالهی



عکس از آنتوان سوریوگین، اواخر دوران قاجار

مقدمه

یک نسل پیش، تاریخ‌شناس فمینیست بریتانیایی، شیلا روباتام^۱ (۱۹۷۴) این پرسش را به میان آورد که چرا زنان «از چشم تاریخ پنهان مانده‌اند» — و یاری کرد تا رشته‌ی تاریخ زنان بنا نهاده شود. سال پس از آن، گایاتری اسپیواک (۱۹۸۸) پرسید: «آیا فرودستان قادرند سخن بگویند؟» و بُعد تازه‌ای به رشته‌ی مطالعات فرودستان افزود. در تمام مدت، مارکسیست‌ها به جستجوی رابطه‌ی میان تقسیم جنسی کار و شیوه‌ی تولید برخاستند، هرچند تفسیر قانع‌کننده‌ی انگلس حول دولت، خانواده، و بازتولید (و شکست تاریخی-جهانی جنس زن) بعدها با تحلیل‌های معطوف به سرمایه و طبقه (کارگر مرد) تحت شعاع قرار گرفت. این پرسش‌ها را به میان آورده‌ام تا چارچوب مقاله‌ام را مشخص کنم که تاریخ و تاریخ‌نگاری زنان طبقه‌ی کارگر در ایران را مورد بررسی قرار می‌دهد.

رشته‌ی مطالعات تاریخی ایران در حال گسترش است اما بخشی از آن گرفتار کمبود مطالعات پیرامون زنان طبقه‌ی کارگر، قحطی داده درباره‌ی کارگران زن و غیاب صدای زنان کارگر در بیشتر مطالعات اجتماعی، اقتصادی، و تاریخ سیاسی به زبان انگلیسی است (از جمله آثار لمبتون، عیسوی، باریر، کدی، آبراهامیان، لاجوردی، بیات^۲). زنان فرودست (چنان که از زنان نخبه متمایز می‌شوند) به‌سختی سخن می‌گویند و حقیقتاً از چشمان تاریخ پنهان مانده‌اند. و همچنان با نگاهی به قوم‌نگاری‌ها و منابع موجود در آثاری جسته و گریخته می‌دانیم که زنان طبقات مردم^۳ همواره درگیر قلمروهای تولید و بازتولید، در حوزه‌های اساسی چون تولید فرش، تولید غذا، خدمات شخصی و تمام اقسام کار خانگی بوده‌اند.

نخستین سرشماری ملی جمعیت در خانوار ایران در سال ۱۹۵۶ (۱۳۳۵) صورت گرفت؛ داده‌ها و اطلاعات دوران پیش از آن ناکافی یا پراکنده است و به سختی به دست می‌آید. شاید بایگانی موجود در ایران بر تاریخ کارگران زن پرتو بیندازد، اما من از هیچ

1 Sheila Rowbotham

2 Lambton, Issawi, Bharier, Keddie, Abrahamian, Ladjevardi, Baya

3 Popular classes

تحقیق بایگانی‌شده‌ای اطلاعی ندارم. این مسئله با پیشرفت‌های صورت گرفته در زمینه‌ی تاریخ اجتماعی خاورمیانه منافات دارد (به‌عنوان نمونه کواترت درباره‌ی آناتولی عثمانی، مری‌وثر درباره‌ی سوریه، کلنسی اسمیت درباره‌ی آفریقای شمالی استعماری، تاکر، کونو و دیگران درباره‌ی مصر)، به‌ویژه با تحقیقات حول امپراتوری عثمانی که به‌سرعت در حال گسترش است. پژوهش‌های اخیر پیرامون زنان در دوره‌ی صفویه (به‌عنوان مثال الگا داویدسون و کاترین بابائیان در کتاب «زنان در جهان اسلامی قرون وسطی») نشان می‌دهد که زنان ایرانی متعلق به طبقه‌ی نخبگان در فعالیت‌های سیاسی مشارکت داشتند. هم‌زمان زرین‌باف‌شهر (۱۹۹۵) به توضیح درباره‌ی کمک‌های وقفی زنان نخبه‌ی صفویه در شهر مقدس اردبیل پرداخته است. اما همچنان این موضوع در رابطه با زنان فرودست و غیرنخبه تا حد زیادی بر ما پوشیده است.

این پژوهش با آگاهی از دورنمای ساختارگرایانه، وضعیت و شرایط مادی زنان را با شیوه‌ی تولید و دولت، و با بازتولید پدرسالاری پیوند می‌زند. برای آن که تمرکز بر زنان فرودست حفظ شود، عمدتاً به زندگی کارگران کارخانه‌ها، کارگران در کارگاه‌های خانگی، کارگران خانگی، کارگران جنسی و زنان روستایی اشاره می‌شود. پرسش‌هایی درباره‌ی دشواری‌های روش‌شناسانه و آشفتگی‌هایی مطرح می‌شود که مطالعه‌ی نیروی کار زنان با خود در پی دارد. در سرتاسر این نوشته از آثار فمینیستی ایرانی بهره گرفته‌ام که به کشف کارگران زن از اعماق تاریخ دست زده‌اند. (به‌عنوان نمونه آفاری، افشار، باوئر، فریدل، مقدم، نجم‌آبادی، پایدار، پویا). این آثار نوپدید به زنان طبقه‌ی کارگر صدای سخن گفتن می‌دهد و به درک ژرف‌تر تاریخ اقتصادی و اجتماعی قرن بیستم ایران یاری می‌رساند.

مرور نظری و تاریخی: رشد سرمایه‌داری و کار زنان

عنصر تعیین‌کننده در تاریخ، بنابر مفهوم ماتریالیستی، در وهله‌ی نهایی تولید و بازتولید بلافصل زندگی است. اما همین عنصر خود ماهیتی دوگانه دارد: از یک سو، تولید وسایل/امرار معاش — غذا، پوشاک، پناهگاه،

و وسایل ضروری برای این منظور؛ و از سوی دیگر تولید خود انسان‌ها،

تکثیر این گونه [انسان] (انگلس، -۲۶ ۲۵:۱۹۷۲).

انگلس در مقدمه‌ی ویراست ۱۸۸۴ اثر کلاسیک خود منشأ خانواده، مالکیت خصوصی، و دولت استدلال کرد که نخستین تقسیم کار، تقسیم کار مبتنی بر جنس بود. با برآمدن مالکیت خصوصی و دولت، تبار مادرانه و اقامت مادرزادی^۴ جای خود را به خانواده‌ی پدرسالارانه سپرد. در پی هزاران سال، تقسیم کار مبتنی بر جنس، به‌رغم برخی گوناگونی‌ها، پیوستگی چشم‌گیری را نشان داده است.

با اعمال تغییراتی در روایت تاریخی کلی که انگلس بر پایه‌ی اثر انسان‌شناس هنری مورگان ارائه می‌دهد، مارکسیست-فمینیست‌ها متوجه اهمیت تولید مادی و بازتولید زیست‌شناختی شده‌اند، پیوند آن را با موقعیت اجتماعی و نقش‌های اقتصادی زنان نظریه‌پردازی کرده‌اند، رابطه‌ی میان فرهنگ و جنس (شامل بازتولید فرهنگی و کنترل اجتماعی زنان و سکسوالیته‌ی آنان) را تجزیه و تحلیل کرده‌اند. نقش‌های اقتصادی زنان در پاسخ به شیوه‌های تولید در درون صورت‌بندی اجتماعی تودرتو در تمام دوره‌های تاریخی، رابطه‌ی دیالکتیکی (و متقابل) میان مناسبات جنسیتی و ساختار طبقه، تنظیمات معطوف به طبقه/جنسیت و شیوه‌های تولید، و تأثیرات شکل‌گیری دولت و سیاست‌های دولتی بر موقعیت زنان، همگی به همان میزان حائز اهمیت اند. بینش‌های نشأت گرفته از نظریه‌ی سیستم‌های جهانی همچنین نشان می‌دهند که چگونه سیستم جهانی مناسبات، نهادها و فرآیندهای درون جوامع متعلق به مرکز، پیرامون، و نیمه‌پیرامون را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در ایران نیز، نقش‌های اقتصادی زنان و موقعیت‌های اجتماعی آنان — یا انقیاد و عاملیت (سوژگی) آنان — از سوی نظم جهانی، شیوه‌ی تولید، دولت، و موقعیت طبقاتی آنان شکل گرفته است. مشخصه‌ی صورت‌بندی اجتماعی ایران مانند بسیاری از کشورهای در حال توسعه‌ی متأخر، ترکیبی از شیوه‌های تولید است که در هم‌زیستی با یکدیگر — و گاهی در تضاد با هم — قرار گرفته‌اند. آنچه به نظر می‌رسد در طول مناسبات تولیدی پیشاسرمایه‌داری و سرمایه‌داری دستخوش

^۴ Matrilocal اشاره به زندگی همراه با خانواده‌ی مادری

تغییر نشده است، همانا ماهیت پدرسالارانه‌ی روابط معطوف به جنسیت و تقسیم کار مبتنی بر جنس است.

چنان که انسان‌شناسان، مورخان و جامعه‌شناسان فمینیست متذکر شده‌اند، اقتصاد پیشاصنعتی بر پایه‌ی خانواده/خانوار سازماندهی شده بود که در پی آن هر عضوی از خانواده/خانوار می‌بایست سهمی در منابع مشترک ادا کند (مثلاً نگاه کنید به رایتر، ۱۹۷۵). سازمان‌های خانگی به امرار معاش خانواده و همچنین در جمع کردن مازاد برای ارباب یا پادشاه یاری می‌رساندند. خانواده‌ها (یا خانوارها) نه تنها واحدهای اساسی اجتماعی جامعه‌ی پیشاصنعتی به شمار می‌رفتند، بلکه همچنین پدرسالارانه نیز بودند. چنان که وبر اذعان می‌کند پدرسالاری یا پدرشاهی^۵ نظام قدرت مشترک در جوامع سنتی بود، «جایی که در درون یک گروه که اغلب هم بر مبنای اقتصادی و هم بر مبنای خویشاوندی سازماندهی می‌شود، یعنی در مقام یک خانوار، قدرت از سوی افراد ویژه‌ای اعمال می‌شود که با قوانین مشخص وراثت برگزیده شده‌اند» (وبر، ۱۹۶۴:۳۴۶). همان‌طور که برادلی (۱۹۹۶:۱۲۵) اشاره می‌کند، نزد وبر پدرسالاری ارتباط تنگاتنگی با نظام فئودالی داشت که یک ارباب و رعایای (مرد)اش را در یک رابطه‌ی قدرت با یکدیگر پیوند می‌زد؛ برای فمینیست‌ها، پدرسالاری اکنون به معنای قدرت مردانه در درون خانواده/خانوار و در درون جامعه/فرهنگ وسیع‌تر است. فمینیست‌ها با یاری گرفتن از نظریه‌ی مارکس درباره‌ی گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری (مارکس و انگلس ۱۹۹۸/۱۸۸۴) و پژوهش‌های وبر پیرامون جامعه‌ی سنتی و مدرن، دلالت‌های چنین فرآیندهای تاریخی و ساختارهای اجتماعی را بر کار زنان، جایگاه قانونی زنان و عاملیت زنان بررسی کرده‌اند. به‌طور مشخص، فمینیست‌ها تأثیر صنعتی‌سازی را بر مناسبات جنسیتی، موقعیت‌های اجتماعی زنان، و «مسئله‌ی زن» مورد مطالعه قرار داده‌اند (برادلی، ۱۹۹۵:۱۲۵).

زنان در سرتاسر تاریخ و در تمام انواع نظام‌های تولیدی کار کرده‌اند. و با وجود این، در دوره‌های مشخص تاریخی، ایدئولوژی تعلق خانگی^۶ ظهور کرده است که زنان را به نقش‌های خانوادگی گره می‌زند و کارهای مولد را منحصرأ مردانه تعریف می‌کند. من این مسئله را در حکم «قرارداد جنسیتی پدرسالارانه» تعریف کرده‌ام (مقدم، ۱۹۹۵). در ایران و دیگر سرزمین‌های خاورمیانه، اغلب این موضوع مطرح می‌شود که تأکید بر نقش‌های مادرانه و خانگی زنان از الزامات اسلامی و فرهنگ اسلامی منتج می‌شود. با این حال تجزیه و تحلیل تاریخی نشان می‌دهد که این تقسیم کار را به‌دشواری بتوان به اسلام محدود کرد. بلکه در واقع یک مشخصه مشترک بین فرهنگی در مناسبات جنسیتی است.

به‌عنوان نمونه، مورخان انگلیسی به ظهور ایدئولوژی تعلق خانگی با گسترش سرمایه‌داری در انگلستان اشاره کرده‌اند. برادلی توضیح می‌دهد که در دوره‌ی ویکتوریایی، زنان اساساً معصوم تلقی می‌شدند، که البته، اگر برای کار بیرون بروند به‌راحتی گمراه می‌شوند و در معرض خطر فساد اخلاقی و اغوای جنسی قرار می‌گیرند. این باور وجود داشت که زنان می‌بایست خود را وقف وظایف خانگی کنند: مراقبت از همسران پس از بازگشت از کار، بزرگ کردن کودکان و ایجاد یک الگوی اخلاقی برای آنان، و تبدیل کردن خانه به یک محیط پر از آسایش خواه از طریق کار خود و خواه از طریق مدیریت خدمتکاران خانه (برادلی، ۱۹۹۶:۱۴۰). برادلی به این موضوع اشاره می‌کند که ایدئولوژی تعلق خانگی به‌تدریج به طبقه‌ی کارگر رخنه کرد و در دهه‌ی ۱۸۳۰ برخی از اتحادیه‌های صنفی علیه استخدام زنان در کارخانه کارزارهایی به‌راه انداختند. قوانین متعددی در پارلمان تصویب شد که زنان را از کار در زیر زمین منع می‌کرد یا محدودیت‌هایی برای ساعات کاری زنان و کودکان ایجاد می‌کرد. «این قوانین شاید از زنان در برابر برخی از بدترین جنبه‌های استثمار بی‌حساب‌و‌کتاب محافظت می‌کرد، اما همچنین این باور را تقویت می‌کرد که زنان از برخی جهات در مقام کارگر با مردان متفاوت هستند (برادلی، ۱۹۹۶:۱۴). در طول این دوره، تعداد کثیری از زنان طبقه‌ی کارگر اندک‌درآمدی کسب کردند، آن هم اغلب از طریق خیاطی کردن یا

شست‌وشو در خانه؛ با کار فصلی خارج از خانه؛ یا با به خدمت درآوردن دخترانشان به‌عنوان خدمتکار. مابقی زنان کارگر منبع نیروی کار ارزان برای بخش‌های صنعتی به‌حساب می‌آمدند، به‌ویژه در کارخانه‌های نساجی یا تولید پوشاک. زنان بدون شغل اغلب گرفتار تهی‌دستی می‌شدند، و برخی وادار به تن‌فروشی.

چنان که خواهیم دید، مشابهت‌های چشم‌گیری میان آنچه پیش‌تر سخن از آن رفت و تاریخ اجتماعی زنان در ایران طی دوران مشخصی از توسعه‌ی سرمایه‌داری به چشم می‌خورد: اواخر دوران قاجار، دوران مدرنیزاسیون اولیه تحت رضاشاه، صنعتی‌سازی سریع در [دوران] محمدرضا پهلوی، و دوران جمهوری اسلامی. این شباهت‌ها مرکزیت اقتصاد سیاسی را در رابطه با مناسبات جنسیتی به‌طور کلی، و سوژگی و انقیاد طبقه‌ی کارگر و زنان غیر نخبه به‌طور مشخص تأیید می‌کند.

توسعه‌ی سرمایه‌داری و کار زنان در ایران دوران قاجار

در اواخر دوران قاجار، ایران گذار آهسته‌ای را از یک جامعه و اقتصاد پیشاصنعتی، سنتی و عمدتاً فئودالی به جامعه‌ای انجام داد که در آن مناسبات سرمایه‌دارانه در امتداد پدید آمدن کارخانه‌های مدرن سربرآورد. در کتاب «تاریخ اقتصادی ایران» (عیسوی، ۱۹۷۱)، عیسوی انواع کارخانه‌های تأسیس شده در این دوران را مستند می‌کند، از جمله بسیاری که ورشکست شدند (به‌عنوان نمونه عیسوی، ۱۹۷۱: ۴۷ و بخش ۶). روایت‌های تاریخ اقتصادی ایران نشان می‌دهد که زنان ایران نقش اقتصادی مهمی در اواخر دوران قاجار ایفا می‌کردند، به‌گونه‌ای که به خانواده/خانوار، صاحبان کسب‌وکارها و دولت سود می‌رسانند. در مناطق روستایی، آنان عمدتاً کارگران بی‌مزد بودند، با آن‌که برنج، کره، میوه‌های خشک و چای تولید می‌کردند و نقش مهمی در تولید گندم، جو، تنباکو، پنبه، چرم، پوست، ابریشم خام و پرداخته، مواد مخدر، رنگ، و پشم داشتند (دلریش ۱۹۹۶/۱۳۷۵؛ پویا، ۱۹۹۹).

اولین کارخانه‌ی مدرن نساجی از نوع اروپایی در دهه‌ی ۱۸۵۰ تأسیس شد (فلور، ۱۹۸۴:۳۰) اما بخش نساجی کماکان به شکل تولید خانگی و فعالیت‌هایی در مقیاس محدود باقی ماند. چرخ ریسندگی پشم و نخ در خانه و در کارخانه‌های تازه‌تأسیس

به‌طور گسترده‌ای شغل زنان طبقه‌ی کارگر بود. زنان در گیلان، مازندران، کاشان، یزد و اصفهان اساساً در تولید نخ و ابریشم برای مصرف خانگی و بازار شرکت داشتند (سیف، ۲۰۰۱). پیش از اکتشاف و تولید نفت در سال ۱۴-۱۹۱۱ صادرات عمده‌ی ایران محصولات کشاورزی و صنایع دستی بود، و بنابراین محصولات زنان در بازارهای داخلی و بین‌المللی به فروش می‌رسید. تاریخ اقتصادی عیسوی تجارت صادراتی ایران را مستندسازی می‌کند که نصف یا بیش از نصف آن را محصولات گیاهی خام (از جمله پیلای کرم ابریشم، پوست، پشم) تشکیل می‌دهد، و یک‌چهارم یا کمتر را محصولات حیوانی خام (از جمله فرش‌ها، دیگر پارچه‌های ابریشمی، نخ، پشم و چرم) (عیسوی ۱۳۶:۱۹۷۱). در نتیجه کار زنان به‌شکل چشم‌گیری به تجارت صادرات ایران بهره می‌رساند. با وجود این، مریم پویا با نگاهی به پژوهش سیف درباره‌ی اقتصاد ایران در قرن نوزدهم (۳۰:۱۹۹۹)، می‌نویسد که کارگران در چنین بخش‌هایی، عمدتاً شامل زنان و کودکان، زیر دستمزد امرار معاش دریافت می‌کردند و هیچ نظارتی نه بر مواد خام داشتند و نه بر محصول نهایی.

به اواخر قرن نوزدهم که می‌رسیم، فرش‌بافی به صنعت مهم تولید کارگاهی تبدیل شده بود که نیروی شهری عظیمی را به خدمت می‌گرفت. اما رایج‌ترین شکل سازماندهی به شکل تولید خانگی در مقیاس کوچک باقی ماند که در آن زنان نیروی کار اصلی بودند. با استناد به آواریانف، عبدالله‌یف می‌نویسد فرش‌بافی در اواخر قرن نوزدهم در آذربایجان منحصراً توسط زنان در خانه انجام می‌شد (عیسوی ۲۹۷:۱۹۷۱). با اشاره به فرش‌های صادراتی از تبریز به بازارهای اروپا، آمده است که «حجم عمده‌ی صنعت فرش در خانه‌های بافندگی پیش برده می‌شد، و زنان و کودکان کار بافتن را انجام می‌دادند (عیسوی ۳۰۲:۱۹۷۱). زمانی که کارخانه‌های فرش‌بافی شکل گرفتند، پسران جوان برای کار به آنجا فرستاده شدند: «بافندگی توسط پسران حاضر در کارخانه‌ها انجام می‌گرفت» (عیسوی، ۳۰۳:۱۹۷۱). در ۱۹۱۲ کارخانه‌ی فرش‌بافی با ۱۵۰ دستگاه ماشین در دو ساختمان از سوی شرکت شرق تأسیس شد. پشم خام، پس از آماده‌سازی اولیه به زنان در خانه سپرده می‌شود تا آن را با رسیدن به نخ تبدیل کنند» (به نقل از عیسوی ۳۰۳:۱۹۷۱). برای رنگ‌های فرش‌ها و صنایع دستی دیگر، «زنان ایلپاتی در آماده‌سازی ماده‌ی رنگی بر اساس دستورات قدیمی مشارکت می‌کنند؛ آنها از لیموها و

اسید سولفوریک که به‌سختی از سوزاندن سولفور به دست می‌آید برای اسید استفاده می‌کنند؛ برای قلیاها ادرار گاو را به کار می‌بندند» (به‌نقل از عیسوی، ۲۷۱: ۱۹۷۱).

دلریش در مطالعه‌ی خود درباره‌ی زنان در دوره‌ی قاجار بر نقش مهم زنان در کار مولد (و در کار غیر مولد که در ادامه بیشتر به آن خواهیم پرداخت)، برای بازار داخلی و همچنین صادرات تأکید می‌کند. بخش بزرگی از برنج ایران توسط زنان درگیلان تولید می‌شد، ضمن آن که زنان گیلک کرم ابریشم و پیلای کرم ابریشم نیز پرورش می‌دادند (دلریش، ۱۳۷۵/۴۸: ۱۹۹۶) در میان ترکمن‌ها، زنان بیوه برای ازدواج با مردان مجرد خواهان داشتند چراکه در قالبی بافی و نگهداری حیوانات خبره بودند (همان: ۴۴).

این زنان و دیگر زنان عشایر نخ، پشم و رنگ برای فرش هم تولید می‌کردند. دلریش از ناظران متأخر نقل قول می‌آورد که بحث‌هایی داشته‌اند مثلاً درباره‌ی تولید شال، کلاه، و حتی تفنگ به‌دست زنان کرمان، یا تولید میله‌ی قلاب‌بافی توسط زنان قزوین، و کار زنان اصفهان در تولید پوشاک، اقلام گلدوزی‌شده، پارچه‌ها و طناب؛ همچنین کار طاقت‌فرسای زنان آشوری و ارمنی در زمین‌های کشاورزی؛ و مشارکت زنان همدانی در روبان‌بافی (همان: ۴۴-۴۶). ظاهراً در سال‌های ۰۷-۱۹۰۶ سه‌هزار کارگاه تولید مخمل (مخمل‌بافی) در خانه‌ها وجود داشتند که تقریباً به‌تمامی توسط زنان گردانده می‌شدند.

مشابه دیگر جوامع پیش‌اسرمایه‌داری یا سرمایه‌داریِ نوظهور که اقتصاد خانوار متداول بوده، ارزش یک زن برای ازدواج با مهارتش در صنایع دستی، به‌طور مشخص قالبی بافی سنجیده می‌شد، و دلریش به این نکته اشاره می‌کند که فرش‌های تولیدشده توسط زنان در تبریز، همدان، و مشهد، برای صادرات از راه استانبول از کیفیت بسیار بالایی برخوردار بودند. اما او همچنین شرایط کاری دشوار و درآمدهای ناچیزی را متذکر می‌شود که زنان فرش‌باف به‌دست می‌آوردند. در روستاها سود حاصل از فروش فرش‌ها اغلب به ارباب تعلق داشت، هم‌زمان که در بسیاری از شهرها زنان وادار می‌شدند فرش‌هایشان را به بازاری‌ها بفروشند (دلریش: ۴۸).

اگر تولید خانگی مستلزم ساعات کاری طولانی و درآمدهای پایین برای زنان بود، استخدام در کارخانه‌ها یا کارگاه‌ها نیز خیلی وضع بهتری نداشت. دلریش می‌نویسد که زنان اغلب دستمزد خود را در آخر سال دریافت می‌کردند، که سبب می‌شد صاحب‌کار

آسان‌تر ساعات کار طولانی‌تر و کار بیشتری از آنان طلب کند. استثمار نیروی کار زن با توجه به غیاب مقررات دولتی کار دشواری نبود (دلریش، ۴۹)

تاریخ‌نگاران اشاره کرده‌اند که در اواخر قرن نوزدهم، کالاهای ساخته‌شده‌ی غربی جایگزین بسیاری از صنایع دستی ایرانیان شد. اما فرش‌ها یک استثنای برجسته بودند که «به‌خاطر علاقه‌ی غربی‌ها در واقع با تقاضای گسترده‌تری نسبت به گذشته همراه شد» (کدی، نقل شده توسط عیسوی: ۱۹۷۱:۵۶). نوشته‌ی عبدالله‌یف درباره‌ی بورژوازی و طبقه‌ی کارگر در دهه‌ی ۱۹۰۰ نیز نشان می‌دهد که «تنها ساخت فرش، تولید تریاک، و تعداد ناچیزی از دیگر اقلام که سرمایه‌ی خارجی به آنها علاقه‌ای نداشت، با رقابت خطرناکی مواجه نشدند» (به نقل از عیسوی، ۱۹۷۱:۴۹). و بنابه گفته‌های خود عیسوی: «اما تا آن زمان مهم‌ترین صنایع ذی‌نفع از بازارهای گسترده‌ی خارجی فرش‌بافی بود، که مبلغ کلانی از سرمایه‌ی خارجی و داخلی را جذب کرد و تا سال ۱۹۱۴ این کالا به مبلغ یک میلیون پوند صادر می‌شد.

اقتصاد ایران هنوز یک طبقه‌ی کارگر صنعتی مدرن خلق نکرده بود، اما چنان‌که پیش‌تر شاهد بوده‌ایم، بسیاری از کارگران در ایران ابزار تولید از آن خود نداشتند و نیروی کارشان را به صاحبان کسب‌وکار می‌فروختند. ژانت آفاری در پژوهش خود در انقلاب مشروطه (۱۹۹۴) اشاره می‌کند که سوسیال‌دموکرات‌های ایران [اجتماعیون عامیون] شک بودند که در میان کارگران دست به تهییج بزنند، آنها را سازماندهی کنند، برای دستمزدهای بالاتر مبارزه کنند و سرمایه‌داران و مدیران را وادار کنند تا یک نظام مدرن‌تر تولید را اتخاذ کنند. اگرچه، هیچ اثری از سازماندهی کارگران زن وجود نداشت، با آنکه آنان در میان پرولتاریای اولیه، نیمه‌پرولتاریاها، و تولیدکنندگان خرده‌کالایی بودند. همچنین از مشارکت زنان در اصناف متعدد اصفهان که عیسوی تشریح کرده است چیزی نمی‌دانیم (-۲۸۲ ۲۷۹:۱۹۷۱)

شواهدی که در اختیار داریم نشان می‌دهد که در اصفهان و دیگر جاها، زنان تهی‌دست و زنان بیوه به‌عنوان کارگران پشم‌بافی، برای استفاده در فرش‌ها، استخدام می‌شدند. مثلاً منصور معدل در اثرش درباره‌ی شورش تنباکو در دهه‌ی ۱۸۹۰ می‌شده (۱۹۹۴:۹) از یک مالیات‌چی در اصفهان نقل می‌کند که در گزارشش به شرایط وخیم صنف بافندگان اشاره دارد:

در گذشته، پارچه‌های کیفیت بالا در اصفهان ساخته می‌شد، چراکه همگان — از بالاترین افراد تا فقیرترین آنها — محصولات محلی تن می‌کردند. اما در چند سال اخیر، مردم ایران بدن و روح‌شان را به امان خدا رها کرده‌اند تا محصولات رنگ و وارنگ و ارزان اروپایی بخرند. با این عمل، آنان ضررهای بزرگتری از آنچه تصور می‌کردند متحمل شدند: بافندگان محلی در تلاش برای تقلید از پارچه‌های وارداتی از کیفیت خود زدند؛ روس‌ها خرید پارچه‌های ایرانی را متوقف کردند؛ و بسیاری از پیشه‌ها ضررهای عظیمی را به خود دیده‌اند. دست‌کم یک‌دهم از صنفا در این شهر را بافندگان تشکیل می‌دادند؛ حتی یک‌پنجم آنها هم دوام نیاورده‌اند. *حدود یک‌بیستم از زنان بیوهی نیازمند، کودکان خود را با درآمد حاصل از ریسندگی برای بافندگان بزرگ می‌کردند؛ آنان هم‌کنون منبع امرار معاش خود را از دست داده‌اند.* به همین ترتیب، دیگر اصناف مهم مانند رنگ‌رزان، رنگ‌بران، حالجان، هم آسیب دیده‌اند. دیگر مشاغل هم از این توفان در امان نبوده‌اند: مثلاً کشاورزان دیگر قادر نیستند پنبه‌ی خود را با قیمت بالا بفروشند. (تأکیدها از من)

کار زنان بی‌تردید با طبقه‌ی اجتماعی تغییر می‌کرد، اما آیا با قومیت یا مذهب نیز تغییر می‌یافت؟ ما اطلاعات بسیار اندکی در این باره داریم. هرچند مدارکی درباره‌ی شرایط اقتصادی ارمنی‌های جلفا در سال ۱۸۸۱ تا حدی روشن‌گری می‌کند. از زنان در میان پیشه‌وران نام برده شده است: «اکثریت عظیم زنان جوواب می‌بافند، و بسیاری از مردان برای بافتنی به کار گماشته می‌شوند» (به نقل از عیسوی ۱۹۷۱:۶۰). جالب آنکه این سند خبر از کار خانگی زنان ارمنی می‌دهد، اگرچه کمابیش به صورت تحسین‌آمیزی بر «مدیریت خردمندانه‌ی امور خانگی» به دست آنها تأکید می‌کند:

بعد از خرید تدارکات سال، بر اساس مقدار ضروری روزانه، یک زن خانه‌دار کاردان از آنها استفاده می‌کند، بدون آنکه نیاز باشد چیز دیگری به جز گوشت از مغازه بخرد...

در جلفا به‌طور کلی نیازی به خدمتکار مرد یا زن نیست؛ برای هر کاری که ممکن است بیرون از خانه پیش بیاید مردان، و برای امور داخل خانه زنان آن را انجام می‌دهند، و تنها در موقعیت‌های ضروری از زنان مستخدم خواسته می‌شود تا بیایند و نان بپزند، ظروف را بشورند، و برخی کارهای سنگین را انجام دهند. زنان نیازی به دایه‌ی شیرده ندارند، چراکه هر زن تمایل دارد تا فرزندش را تحت مراقبت مادرانه‌ی خود قرار دهد.» (به نقل از عیسوی، ۱۹۷۱:۶۰).

این روایت از تقسیم جنسیتی مرسوم کار در خانوار ارمنی متأسفانه اطلاعاتی درباره‌ی زنان مستخدم نمی‌دهد.

اگرچه آنچه مدارک موجود قطعاً نشان می‌دهند این است که اواخر دوران قاجار که با گذار از دوران پیشاسرمایه‌داری به سرمایه‌داری مشخص می‌شود، شاهد شکل‌گیری یک طبقه‌ی نیمه‌پرولتاریا، یا یک ارتش ذخیره‌ی کار زنان هستیم.

در دیگر جاهای خاورمیانه که مناسبات تولید سرمایه‌داری و پیشاسرمایه‌داری به‌طور مشابهی همزیستی داشتند، زنان و کودکان در اشکال متنوع کار مشارکت داشتند. دونالد کواترت (۱۹۹۶:۲۷) در کتاب تاریخ اجتماعی خود درباره‌ی امپراتوری عثمانی در اوایل قرن بیستم می‌نویسد «کار کودکان رایج بود، و دختران جوان نسبت بزرگی از تمام کارگران کارخانه را به‌ویژه در صنعت پارچه و تنباکو تشکیل می‌دادند.» روایت او گویای اهمیت جنسیت، طبقه، و قومیت در بسیج نیروی کار در امپراتوری عثمانی است:

در یکی از کارخانه‌های دولتی تولید کاموا در استانبول، یتیمان مسیحی از آناتولیای مرکزی برای کار دستمزدی آورده می‌شدند. در کارخانه‌های ابریشم‌بافی در بورسا، که مرکز صنعتی مهمی بود، بسیاری از دختران از روستاهای مناطق اطراف به استخدام درمی‌آمدند و در خوابگاه‌های نزدیک کارخانه‌ها اسکان داده می‌شدند (مانند خواهرانشان در نیوانگلند و ژاپن در همان زمان نسبتاً یکسان). دختران و زنانی که در کارخانه‌ی پارچه‌ی هرکه نزدیک استانبول مشغول بودند، به همان

شیوه‌ی مشابه امور را می‌گذراندند و در آنجا با ملاک قومیت از یکدیگر تفکیک می‌شدند. (کواترت، ۱۹۹۶:۲۷)

جدویت تاکر در کتاب خود با عنوان زنان در قرن نوزدهم مصر نشان می‌دهد که استادکاری مختص حوزه‌ی مردان نبود و به زنانی نیز تعلق داشت که در کارخانه‌های تأسیس شده توسط محمد علی کار می‌کردند، به‌ویژه کارخانه‌های مرتبط با پارچه. افزون بر این، زنان به شکل نامتناسبی سهم بزرگی از جمعیت بردگان را تشکیل می‌دادند چرا که برده‌ها عمدتاً خدمتکار خانگی بودند. چنان‌که گودلبرگ در یادداشت خود درباره‌ی اثر تاکر اشاره می‌کند «زنان همچنین برای سرگرمی مردان اجیر می‌شدند، چه به‌عنوان تن‌فروشان، رقاصان، خوانندگان، و چه در قالب دیگر اشکال سرگرمی. از وسعت این بخش‌های نیروی کار شهری اطلاعی نداریم، اما باور عمومی بر این است که در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ ابعاد تن‌فروشی در حال افزایش بود.» (گودلبرگ، ۱۹۹۶:۱۶۸).

اسناد موجود نشان می‌دهد که ابعاد تن‌فروشی در دوران قاجار نیز احتمالاً به‌طور مشابهی در حال افزایش بوده است. بی‌شک این موضوع یک «مسئله‌ی اجتماعی» بود که با فقر و «مسئله‌ی اخلاقی» در دربار قاجار گره خورده بود — بارها درباره‌ی مسئله‌ی اخلاقی دربار قاجار صحبت شده است، آن هم نه فقط از سوی اصلاح‌طلبان و مشروطه‌خواهان. اعتمادالسلطنه به مسئله‌ی تن‌فروشی اشاره می‌کند، در حالی که گفته می‌شود امین‌السلطان «نیمی از زمان خود را با تن‌فروشان می‌گذراند» (به نقل از دلریش ۱۳۷۵:۵۳). زنانی که به تن‌فروشی کشانده می‌شدند — تعدادی از آنان احتمالاً خواننده یا رقاص در دربار قاجار بوده‌اند — گاهی زنان بیوه یا متارکه شده از طبقات پایین بودند. فقر بی‌شک از علت‌های تن‌فروشی بود. در هر صورت، با توجه به برخی روایت‌های اخیر می‌دانیم که زنان گدا بسیار شایع بودند (نگاه کنید به دلریش ۶۵-۶۴) و کار اجباری یا شکلی از خدمتکاری مشابه بردگی احتمالاً در برخی خانه‌های اشرافی وجود داشت. تاج‌السلطنه درباره‌ی «ننه و دده» خود می‌نویسد که دومی به یک فرد سیاه اشاره دارد (دلریش، ۶۲). تحت حکم‌رانی قاجاری‌ها، تن‌فروشی ظاهراً یک‌خط در میان تحمل، تشویق، یا مجازات می‌شده است. برخی روایت‌ها حکایت از مجازات سنگینی برای

تن‌فروشان و سربازهای مشتریِ آنان دارند؛ موی سر تن‌فروشان از ته تراشیده می‌شده و آنها را در خیابان می‌گرداندند (دلریش، ۵۴).

تن‌فروشی، احتمالاً عملکرد اقتصادی هم داشته است، و منبع درآمد و نیروی کار ارزان برای قاجاری‌ها فراهم می‌کرد. تن‌فروشان گاهی دستگیر و جریمه می‌شدند، و دوباره به سر کار بازمی‌گشتند. در دوران ناصرالدین شاه، سالانه حدود چهارده هزار تومان از تن‌فروشان جمع‌آوری می‌شد. دلریش از کورزان نقل می‌کند مقامات محلی درآمد هنگفتی از تن‌فروشان به جیب می‌زدند؛ اخاذی از سوی مأموران بی‌اخلاق نیز ثبت شده است (دلریش، ۵۷-۵۵). یک «بازداشتگاه خانگی» ظاهراً برای اصلاح روسپی‌ها تعبیه شده بود، اما در واقع زنان را به تولید لباس برای ملاها و سربازان می‌گماشت، و زنان مسن‌تر را برای مرده‌شوری در تدارک خاک‌سپاری به کار می‌گرفت (دلریش، ۵۶).

چنان‌که در ادامه خواهیم دید، زنان روسپی نیز تحت نفوذ سلطنت‌طلبان در کارزار آنها علیه مشروطه‌خواهان بودند.

انقلاب مشروطه: فرصت‌های سیاسی و محدودیت‌های اقتصادی

دانش‌پژوهی فمینیستی اخیر درباره‌ی انقلاب مشروطه به کشف دوباره‌ی صداهای زنان و روایت‌های مهم مبتنی بر جنسیت کمک کرده است. افسانه نجم‌آبادی (۱۹۹۸) برگ فراموش‌شده‌ای از تاریخ ایران را مورد بازبینی قرار می‌دهد که طی آن دوران، کودکان و زنان ایران از روستاهای خراسان در همجواری مرزهای روسیه در بهار و پاییز ۱۹۰۵ با یورش مردان قبیله‌ی ترکمن یا برای بردگی فروخته می‌شدند یا به کنیزی گرفته می‌شدند. انزجار ناشی از ماجرای «دختران قوچان» به انقلاب مشروطه‌ی ایران در سال‌های ۰۶-۱۹۰۵ شتاب بخشید. پروین پایدار (۱۹۹۵) نقش‌های سیاسی زنان و ماهیت جنسیت‌زده‌ی توسعه‌ی سیاسی در سه دوره‌ی تاریخی ایران مدرن را بررسی می‌کند. و ژانت آفاری (۱۹۹۶) تاریخی جامع از دموکراسی از پایین، سوسیال‌دموکراسی، و خاستگاه فمینیسم در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ را ارائه می‌کند. در این زمینه، آفاری مانند نجم‌آبادی از جنبه‌هایی از تاریخ اجتماعی ایران

پرده‌برداری می‌کند که پنهان مانده است. زنان در روایت او، در مقام سوژه‌های تاریخی، در حکم بازیگران سیاسی، و به‌عنوان گروه‌هایی آسیب‌پذیر در برابر اعمال نفوذ ظاهر می‌شوند.

پژوهش آفاری عمل جمعی زنان را در انقلاب مشروطه به سود ملی‌گرایی و حقوق زنان برجسته می‌کند. او از روایت‌های چشم‌گیری می‌نویسد که از حمایت وطن‌دوستانه‌ی زنان در روزنامه‌های آن زمان به چاپ رسید. به‌عنوان نمونه، روزنامه‌ی مجلس در گزارشی در نوامبر ۱۹۰۶ [آبان ۱۲۸۵] می‌نویسد «زنان بیوه گوشواره‌ها و دستبندهای خود» را برای کمک به جمع‌آوری سرمایه‌ی لازم در تأسیس بانک ملی اهدا می‌کردند، و این که «هرکدام با دیگری در رقابت بودند» که چه کسی کمک بیشتری عرضه می‌کند (به‌نقل از آفاری، ۱۹۹۶:۷۹). به گفته‌ی آفاری روزنامه‌ی *بامداد* درباره‌ی زنان رخت‌شور می‌نویسد که به حیاط مجلس می‌آمدند، و یک تومان پرداخت می‌کردند، و درخواست می‌کردند تا در بانک ثبت‌نام شوند. *مجلس، انجمن، و ندای وطن* همگی نامه‌ای از یک زن قزوینی به نماینده‌ی مجلس سعدالدوله (کسی که در نوشتن قانون اساسی جدید کمک کرده بود) را منتشر کردند. او پیشنهاد کرده بود که جواهر خود را که برای روزهای دشوار کنار گذاشته اهدا کند، همچنین همسایه‌ی تهی‌دستش، یک بیوه و مادر یک طفل کوچک بخشی از اجناس خانه‌ی خود را آورده بود؛ یک زن پنج هزار تومان ارثیه‌ی خود را داده بود؛ دیگران نیز با همین دست‌ودل‌بازی در بانک سپرده گذاشتند. به استناد آفاری، حرکت‌های زنان در ستون‌های روزنامه با عنوان‌هایی چون «کدام مردان کم‌تر از زن هستند؟» منتشر می‌شد که مردان متمولی را که سپرده‌هایشان را در بانک‌های اروپایی نگه می‌داشتند شرمسار می‌کرد.

آفاری همچنین توضیح می‌دهد که زنان ملی‌گرا چگونه در جنبش پوشیدن پارچه‌های محلی و تحریم خریدن پارچه‌های اروپایی مشارکت کردند. مانند تحریم سوادشی (۱۹۰۴-۱۱) که زنان هندی کالاهای بریتانیایی را تحریم کردند، باور بر این بود که تحریم پارچه‌های اروپایی در ایران می‌تواند ملت را از وابستگی به تاجران و تولیدکنندگان اروپایی رها کند. کودکان مدرسه‌ای با افتخار شروع به پوشیدن پوشاک محلی کردند، هم‌زمان که زنان تبریز میتینگ‌هایی ترتیب می‌دادند با هدف تحریم

پارچه‌ی خارجی و درخواست از دیگران تا «برای مدتی لباس‌های قدیمی خود را بپوشند» به این امید که ملت به‌زودی پارچه‌های خود را تولید خواهد کرد (آفاری، ۱۹۹۶:۱۷۹).

اما زنان مورد سوءاستفاده نیز قرار گرفته بودند. آفاری در این باره توضیح می‌دهد که چطور همدست محمدعلی شاه، سعدالدوله استراتژی‌های متعددی را ابداع کرد تا مجلس را بدنام کند و به مدافعان حقوق زنان حمله می‌کرد و به آنها انگ ترویج بی‌اخلاقی و تن‌فروشی می‌زد. در یکی از این اقدامات، او تظاهراتی از سوی گروهی از تن‌فروشان به‌راه انداخت که کشف حجاب کرده در خیابان‌های تهران راهپیمایی می‌کردند، و آواز می‌خواندند که «مشروطه به ما آزادی داده تا واجبات دینی را کنار بگذار و هر طور دوست داریم زندگی کنیم» (آفاری، ۱۹۹۶:۱۳۳؛ همچنین نگاه کنید به دلریش، ۱۳۵۷: ۵۶-۷؛ بیات، ۲-۳۰۱: ۱۹۷۸).

یکی از نبردهای انقلاب مشروطه بر سر گسترش مدارس مدرن در گرفت تا جایگزین مدارس سنتی اساساً مذهبی یا همان مکتب شود. به‌طور مشخص، درگیری سر فرستادن دختران به مدرسه بود. آفاری توضیح می‌دهد که مخالفان مدارس جدید ادعا می‌کردند که آنان نگران هستند که زنان عفت خود را از دست بدهند. در پاسخ، موافقان به این موضوع اشاره می‌کردند که دخترانی که در مدارس سنتی حاضر می‌شدند اغلب از طریق اقوام مرد مربی زن مورد تعرض جنسی قرار می‌گرفتند. مدارس جدید در کنار فراهم کردن یک آموزش مناسب، از آنان در برابر چنین هتک حرمتی محافظت می‌کرد، آنها همچنین استدلال کردند که مدارس جدید می‌تواند از رشد مسئله‌ی اجتماعی آن زمان جلوگیری کند — یعنی زنان بیوه‌ی تهی‌دست و بی‌سواد با ابزار حمایتی اندک که در نهایت کارشان به گدایی و تن‌فروشی می‌کشید (آفاری، ۱۹۹۶:۱۹۱).

یکی از زبان‌آورترین و قدرتمندترین مدافعان حقوق زنان تاج‌السلطنه، دختر ناصرالدین شاه بود. او با هدف آزادی زنان در جامعه فعالیت می‌کرد و بحث‌های عمومی‌اش به حجاب، تن‌فروشی و ازدواج‌های از پیش تعیین‌شده و تهی از عشق اشاره می‌کرد. او استدلال می‌کرد که بسیاری از مشکلات ملت ریشه در حجاب دارد. به‌عنوان ادله، او اشاره می‌کرد که در یک خانواده‌ی طبقه‌ی کارگر شهری، درآمد ناچیز یک مرد

هرگز کفاف این را نمی‌دهد که تمام مخارج خانواده‌اش را پوشش دهد، که معمولاً شامل چندین زن در خانه، همسرش، مادرش، دخترانش، خواهرانش، و اغلب دخترانِ خواهر یا برادرش می‌شد. تاج‌السلطنه اذعان می‌کند که در نتیجه زنان طبقه‌ی کارگر برای تأمین خودشان به تن‌فروشی روی می‌آوردند. اما اگر حجاب کنار گذاشته می‌شد و زنان در حرفه‌های متنوع به استخدام درمی‌آمدند، آن‌گاه قادر بودند از یک راه شرافتمندانه امرار معاش کنند و تمام خانواده می‌توانست در آسایش و احترام زندگی کند (آفاری، ۱۹۹۶:۱۹۶).

ما از زنان شهری فقیر بسیار کم می‌دانیم، از زندگی‌های طاقت‌فرسای خدمتکاران و دایه‌ها یا تجارب زنان شهری یا روستایی درباره‌ی ازدواج. اما اثر آفاری یک سرخ‌بها می‌دهد. آفاری در نوشته‌های دانش هفته‌نامه‌ی زنان، توجه ما را به نگرش‌های ارباب‌منشانه و منفی نسبت به زنان فقیر جلب می‌کند؛ مشکلاتی چون اختلاف سنی شدید میان مردان و زنان در ازدواج‌های شهری، به‌طوری که مردان گاهی اوقات چند دهه از همسران‌شان مسن‌تر بودند؛ زنان باردار و نوزادان رهاشده‌شان؛ آزارهای جنسی رسیده به زنان در خیابان‌ها؛ و زندگی زنان طبقه‌ی متوسط شهری که تقریباً از سوی همسران‌شان همچون چیزی نزدیک به بردگان تلقی می‌شدند (آفاری، ۱۹۹۶:۲۰۰).

هنگامی که زنان در طول انقلاب مشروطه در عرصه‌ی عمومی بیشتر ظاهر شدند، وضعیت فرودستی و ستم‌دیدگی آنها به موضوعی در بحث‌های عمومی بدل گشت. در اوت ۱۹۰۷ زمانی که گروهی از زنان بیوه‌ی تهی‌دست که مقرری‌شان ماه‌ها عقب افتاده بود در میدان توپخانه نزدیک مجلس بست نشستند، روزنامه‌ی *حبل‌المتین* یک سرمقاله به وضعیت دشوار آنان اختصاص داد. در سرمقاله آمده است «بی‌ناترین و بی‌گناه‌ترین مردم جهان زنان ایران هستند، به‌ویژه ساکنان شهرهای بزرگ، و به‌طور مشخص زنان تهران، که همه‌ی درهای پناه بردن به‌روی آنان بسته است» (به‌نقل از آفاری، ۱۹۹۶:۲۰۱). سرمقاله ادامه می‌دهد که این زنان نه تحصیلاتی دارند نه حرفه‌ای که بتوانند از خلال آن امرارمعاش کنند. و برای همین تماماً به همسرانشان وابسته هستند. به‌خاطر زندگی بی‌ثبات‌شان، آزارهای همسران‌شان را می‌پذیرند و به خواسته‌های ناشایست آنان گردن می‌نهند. همچنان «مردان بی‌انصاف طوری عمل می‌کنند که گویی

زنان انسان نیستند». سرمقاله با عنوان «بدنام‌ترین مردمان» استدلال می‌کرد که ملت به خاطر رفتارشان با زنان بدنام شده‌اند. *حیل‌المتین* درخواست می‌کند در صورتی که وزیران و اعضای متمکن شورا از رسیدگی فوری به وضعیت آنان خودداری کردند، کمک‌های مالی برای زنان تنگ‌دستی که در میدان توپخانه تحصن کرده‌اند جمع‌آوری شود (آفاری، ۱۹۹۶:۲۰۱).

درست بعد از انقلاب مشروطه، اکتشاف و تولید نفت در سال ۱۴-۱۹۱۱ اقتصاد سیاسی ایران را دستخوش تغییر کرد. بریتانیا نخستین بهره‌بردار و از طریق کمپانی نفت انگلیسی-ایرانی نفت ایران را استخراج کرد. البته در آن زمان، اقتصاد ایران همچنان تحت سیطره‌ی کشاورزی، فرش‌ها، و صنایع دستی بود که به‌طور گسترده توسط زنان تولید می‌شد. کلارا رایس، یکی از اعضای میسیون مسیحی که به سرتاسر ایران سفر کرده بود، اهمیت کار بی‌مزد زنان را در نواحی روستایی مثلاً در میان کشاورزان، شبانان، و فرش‌بافان، و همچنین در تولید غذا و پوشاک برای خانواده‌ها ثبت کرد (پویا، ۱۹۹۱:۳۱).

مدرنیزاسیون، صنعتی‌سازی و پرولتاریاسازی: دوره‌ی رضاشاه

در ۱۹۰۰ اکثریت وسیعی از جمعیت شبان‌کاران ایل‌نشین بودند، یا مشغول به کار کشاورزی. هالیدی می‌نویسد که طبقات مسلط از بُعد اجتماعی سران عشایر، اربابان بزرگ، تاجران، اشراف‌زادگان دربار و خدمات مدنی بودند - الگویی که سال‌ها طول کشید تا در دهه‌ی ۱۹۴۰ تغییر یابد. «اگرچه اعضای واقعی طبقه‌ی اربابان با تصاحب‌های رضاشاه طی دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ دگرگون شد (هالیدی، ۱۹۷۹:۱۴). ایران خیلی زود در سال ۱۹۱۴ به سازمان جهانی کار ILO پیوست، و در ۲۱-۱۹۲۰، سازمان جهانی کار نگرانی خود را درباره‌ی شرایط کار در صنعت فرش کرمان اعلام کرد. این موضوع به‌مرور به مجموعه احکامی/دستوراتی منتهی شد که به‌منظور بهبود شرایط کار با توجه به مدت روز کاری، حداقل سن استخدام دختران و پسران، ایمنی، بهداشت عمومی و سلامتی طراحی شده بودند.

به گفته‌ی فلور (۱۹۸۵:۸۸)، در بخشی از دو بند از حکم ۱۷ دسامبر ۱۹۲۳ می‌خوانیم: «پسران و دختران در کارگاه‌های جداگانه کار خواهند کرد؛ کارگاه‌های مختلط مطلقاً ممنوع است» و «سرکارگران مرد (کسانی که الگوی کار را برای کارگران تعیین و تکلیف می‌کنند) نمی‌توانند به کارگاه‌های دختران که باید از زنان سرکارگر استفاده شود، ورود کنند.» روشن نیست که چه انگیزه‌ای برای خواست تفکیک کردن وجود داشت، یا این که اصلاً این طرح عملی شد یا نه. ما هیچ اطلاعاتی درباره‌ی آزارهای جنسی به زنان فرش‌باف در طول این دوره در دست نداریم.

در دهه‌ی ۱۹۳۰، ایران اولین مرحله‌ی صنعتی‌سازی را، هم‌زمان با تلاش هماهنگ برای ساخت دولت و مدرنیزاسیون به خود دید. از جاده‌ها، تلفن‌ها، خودروها، راه‌آهن و کارخانه‌های دولتی و همچنین مدارس مدرن، یک دانشگاه، برخی آموزش‌ها برای دختران، کشف حجاب، و مقررات قانونی جدید رونمایی شد. در این دوره زنان به حضور در دانشگاه، کار معلمی، و کار برای بخش‌های در حال گسترش دولتی ترغیب شدند. بوروکراسی دولتی نسبتاً با سرعت رشد کرد و تعداد کمی از زنان طبقه‌ی متوسط مدرن را به خود جذب کرد (نجم‌آبادی ۱۹۹۱:۵۴). فلور (۱۹۸۴، ۱۹۸۵) صنعتی‌سازی، شکل‌گیری پرولتاریای صنعتی، و فعالیت اتحادیه‌های کارگری را در طول دهه‌ی ۱۹۳۰ تشریح می‌کند. تعداد بیست‌ونه کارخانه‌ی پارچه در ابعاد بزرگ در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۳۱ و ۱۹۳۹ توسط هم سرمایه‌ی دولتی و هم سرمایه‌ی خصوصی، و عمدتاً در اصفهان، یزد، کرمان، و شاهی [قائم شهر] ساخته شد (فلور، ۱۹۸۴:۳۰). با این حال، شهرنشینی، صنعتی‌سازی، و پرولتاریاسازی محدود بودند، بنابراین رشد یک نیروی کار زن مدرن یا شهری را با محدودیت روبه‌رو می‌کرد. افزون بر این، ممنوعیت اتحادیه‌های کارگری بنابر قانون ۱۹۳۶ از فعالیت طبقه‌ی کارگر کاست. در دهه‌ی ۱۹۳۰، ۷۹ درصد از جمعیت همچنان در مناطق روستایی زندگی می‌کردند (باربر 1997:25)

تخمین‌ها درباره‌ی ابعاد نیروی کار صنعتی در اواخر دوره‌ی رضاشاه متفاوت است. فلور (۱۹۸۴) با رقم ۲۶۰ هزار عبدالله‌یف و تخمین ۵۲۵ هزار توسط ارتش روسیه مخالف است، چرا که «این رقم همچنان کمتر از حدود ۱.۲ میلیون نیروی کار مرد فعال و تعداد قابل‌توجه نیروی کار زن است که ابعاد آن هنوز ناشناخته است (فلور

۱۹۸۴:۲۷). بیش‌تر این نیروی کار زن بی‌تردید در صنعت فرش متمرکز بودند، که «همچنان بزرگ‌ترین منبع اشتغال باقی مانده بود»، بنابر یکی از تخمین‌های آمریکایی با مقدار ۲۵۰ هزار نفر شاغل (فلور، ۱۹۸۲:۳۱)، اگرچه این رقم بر اساس جنسیت تقسیم‌بندی نشده است. البته فلور یک تقسیم‌بندی را در میان کارگران صنعت پارچه انجام می‌دهد. او می‌نویسد که در کرمان «قریب به هفت هزار کارگر در صنعت فرش به‌کار گماشته شدند که ۷۵ درصد آن کودکان بین شش تا دوازده سال و زنان بوده‌اند. ۲۵ درصد باقی‌مانده را منحصراً نوجوانان ۱۵ تا ۱۸ ساله تشکیل داده بود» (فلور، ۱۹۸۵:۶۰). در مارس ۱۹۳۷، دوازده کارخانه‌ی مدرن نخ‌ریسی تعداد ۴۳۱۳ مرد و ۹۶۱ زن و ۲۳۷۸ کودک را به‌کار گماشت (همان). زنان و کودکان همیشه به شکل قابل‌توجه‌ای کم‌تر از مردان دستمزد دریافت می‌کردند.

باریر درباره‌ی جمعیت مردان فعال از نظر اقتصادی ارقامی ارائه می‌دهد، اما برای جمعیت زنان خیر. او می‌نویسد که در ۱۹۴۶ مقدار قابل‌توجهی به میزان ۷۵ درصد جمعیت فعال اقتصادی در کشاورزی مشغول بوده است — این عدد که بر اساس گزارشی تنظیم شده که از وجود دو و نیم میلیون خانواده کشاورز خیر می‌دهد (باریر ۱۹۷۷:۳۴). این موضوع روشن می‌کند که صنایع کشاورزی و خانوارمحور از نظر اقتصادی بااهمیت باقی ماندند، و کار بدون دستمزد زنان در فعالیت‌های شبانی ایلیاتی و کشاورزی ادامه داشت. پویا (۱۹۹۹: ۳۶-۳۷) از بهنام نقل می‌کند که چهل درصد درآمد از بخش کشاورزی، ده درصد از صنعت نفت؛ بیست درصد از دیگر صنایع، و مابقی از منابع نامشخص به دست می‌آمد.

چه در مناطق شهری و چه روستایی، دستمزدها و شرایط کار اسفناک بود، به‌ویژه در بنگاه‌های بخش خصوصی بسیار بی‌رحمانه بود. صاحبان کارخانه‌ها اغلب به کارگران هتاک می‌کردند، پرداخت دستمزدها را به تعویق می‌انداختند، یا اگر متوجه نقض مقررات می‌شدند، کارگران را تنبیه فیزیکی می‌کردند. افزون بر کار کودک، کار اجباری هم رایج بود، که این مورد هم عمدتاً در بخش خصوصی اتفاق می‌افتاد، اگرچه فلور (۱۹۸۵:۱۱۱) گزارش می‌دهد که یک کارخانه‌ی ابریشم دولتی در چالوس در سال ۱۹۳۳ از کار اجباری بافندگان ابریشم اهل یزد استفاده کرد. در صنعت فرش، کارگران

(عمدتاً زنان و کودکان) بیشتر اوقات قدرت بینایی خود را از دست می‌دادند، و دچار از ریخت افتادگی و رشد ناقص می‌شدند.

با وجود صنعتی‌سازی در دوره‌ی رضاشاه، سهم اصلی در اقتصاد ایران تا پیش از دهه‌ی ۱۹۵۰ ریشه در کشاورزی داشت که در آن زنان نقش مهمی در تولید غذا و کالاهای نیازمند به کار زیاد در صنایع خانوارمحور داشتند. پارچه و فرش نیز کارگران زن را در هر دو کارگاه‌های روستایی و شهری جذب می‌کرد. و در مناطق شهری، گروهی از زنان به مشارکت در خدمات خصوصی یا شخصی ادامه دادند، کارهایی از قبیل نظافت‌چی‌ها، متصدی‌های گرمابه، بنداندازان، دلاکان، رمال‌ها، و البته تن‌فروشان.

صنعتی‌سازی سریع پس از دهه‌ی ۱۹۵۰

در آستانه‌ی دومین مرحله‌ی صنعتی‌سازی در ایران، در سرشماری ۱۹۵۶، جمعیت ۵۷۳،۰۰۰ زن فعال در اقتصاد ثبت شد. همچنین مشخص شد که نیمی از جمعیت کشور در نواحی روستایی زندگی می‌کنند، و کار کودکان، به‌ویژه دختران نوجوان رایج بود. آمارهای رسمی خیر از تراکم بالای زنان در صنایع دستی عمده‌تاً در مناطق روستایی داد (میرانی، ۱۹۸۳:۷۸). زنان عمده‌تاً در کارخانه‌های فرش‌بافی، پارچه و ریسندگی به کار گرفته می‌شدند؛ همچنین در کارخانه‌های تولید کبریت، شیشه، و کارتن‌سازی؛ در کارخانه‌های چای، پنبه‌پاک‌کنی و کارخانه‌های تولید کیسه‌ی گونی؛ و در صنایع گلدوزی. در بخش خدمات، از پایین‌ترین سطوح بهداشتی و تأمین خوراک برخوردار بودند، زیرا به‌عنوان کارگر ناماهر دسته‌بندی می‌شدند و دستمزد کم‌تری از مردان دریافت می‌کردند. جدول یک تعداد کارگران صنایع تولیدی را در دهه‌ی ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، و نسبت تقریباً بالای زنان کارگر را نشان می‌دهد. همان‌طور که باریب (۱۹۷۱:۱۸۸) اشاره می‌کند، نساجی و فرآوری غذا موقعیت‌های پیشتازی در این دوره داشتند. چنانکه می‌توان در جدول مشاهده کرد، ۳۴ درصد کارگران تولیدی در ۱۹۵۶ و ۴۰ درصد در ۱۹۶۶ را زنان تشکیل می‌دادند. بدون شک با توجه به میزان کار تولیدی خانگی در مناطق روستایی این ارقام کم‌تر از میزان واقعی بوده است.

آمارهای رسمی فعالیت اقتصادی روستایی زنان را کم‌تر از ارقام واقعی به حساب آورد اما نشان داد که اشتغال زنان در تهران بین سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۶۶ سقوط کرد، که شاید نتیجه‌ی افزایش درآمدها یا مهاجرت شهری و روستایی بوده است. سپس استخدام آنان از ۴ درصد در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ به یازده درصد در سال ۱۹۷۱ افزایش یافت، و هالیدی می‌نویسد که انتظار می‌رود نرخ اشتغال زنان شهری تا اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ به ۲۵ درصد برسد (هالیدی، ۱۹۷۹:۱۹۲). گفتنی است که این درصد در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ در جمهوری اسلامی محقق شد.

در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰، حدود ۱۳ درصد از تمام زنان بالای دوازده سال (۱،۴ میلیون نفر) شاغل بودند، که بیشترشان در بیرون شهر قرار داشتند. مجموع هفتاد درصد از تولید پارچه و بیست‌ودو درصد از فرش‌بافی در بخش روستایی و غالباً توسط زنان و دختران انجام می‌شد (هالیدی، ۱۹۷۱:۱۹۱). آنان یا کارگر خانگی بدون دستمزد بودند یا دستمزدهای بسیار پایین دریافت می‌کردند؛ در شرایط حقیرانه‌ای کار می‌کردند و در اختیار دلال‌هایی بودند که آنان را استخدام می‌کردند. پویا، به نقل از فیشر، می‌نویسد در ۱۹۷۰، در کارخانه‌های تولید پارچه در یزد، زنان روزانه نود ریال دستمزد دریافت می‌کردند که پایین‌تر از میزان لازم برای معیشت بخورونمیر بود (پویا، ۱۹۹۹:۴۷). بنابراین ایران «الگوی متناقضی از نیروی کار صنعتی کلان‌زنان در بخش روستایی» را در خود داشت. در حالی که در مناطق شهری چنان‌که هالیدی اشاره می‌کند (۱۹۷۹:۱۹۲) زنان نسبت کم‌تری از افراد شاغل در صنعت را تشکیل می‌دادند.

جدول یک: کارگران شاغل در تولید صنعتی و مانوفاکتور
(در سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۶۶، اعداد به هزار نفر)

نوع کالاهای تولیدی	۱۹۵۶	درصد	۱۹۶۶	درصد
فرآوری غذا و نوشیدنی‌ها	۸۴.۷	۱۰	۱۴۰.۹	۱۱
تنباکو	۵.۶	۱	۴.۱	-
پارچه	۳۵۹.۷	۴۴	۶۱۱.۹	۴۸
کفش، پاپوش و دیگر اقلام نساجی‌ها	۱۲۵.۸	۱۵	۱۶۳.۵	۱۳
لوازم و اثاثیه از جنس چوب و چوب‌پنبه	۵۷.۶	۷	۷۴.۹	۵
کاغذ و محصولات کاغذی	۱.۱	-	۱.۹	-
نشر و انتشارات	۲.۸	-	۷.۸	-
چرم (به‌استثنای کفش)	۵.۷	۱	۷.۷	-
محصولات کائوچویی	۱.۸	-	۳.۸	-
مواد شیمیایی و محصولات شیمیایی	۱۱.۳	۱	۱۲.۳	۱
بنزین، زغال، و دیگر مواد معدنی غیرفلزی	۶۸.۴	۸	۸۵.۱	۷
صنایع فلزی پایه	۰.۳	-	۱.۶	-
محصولات فلزی	۵۸.۸	۷	۷۸.۶	۶
ماشین‌آلات (غیربرقی)	۴.۹	-	۰.۳	-
ماشین‌آلات برقی، لوازم خانگی	۲.۲	-	۲.۹	-
تجهیزات حمل‌ونقل	۱۵.۴	۲	۵۱.۸	۴
متفرقه	۹.۷	۱	۱۸.۹	۱
جمع کل	۸۱۵.۷	۱۰۰	۱۲۶۷.۶	۱۰۰
کارگران مرد	۵۳۸.۰	۶۶	۷۵۹.۰	۶۰
کارگران زن	۲۷۸.۰	۳۴	۵۰۹.۰	۴۰
منبع: باریر، ۱۹۷۱:۱۸۸				

در طول دهه‌ی ۱۹۷۰، ایران به یکی از صادرکنندگان عمده‌ی نفت و یک کشور نیمه‌پیرامونی نوظهور بدل گشت. هم‌زمان با گسترش صنعتی‌سازی و رشد کارخانه‌ها، زنان بیشتری به‌عنوان کارگران تولیدی و دیگر انواع کارکنان در بخش‌های مدرن تولید صنعتی مشغول به‌کار شدند. در آستانه‌ی انقلاب، زنانی که دستمزد و حقوق ماهانه در بخش‌های تولید صنعتی دولتی و خصوصی دریافت می‌کردند رقمی بین بیست و بیست و هفت درصد از کل را تشکیل می‌دادند (مقدم، ۱۸۹:۱۹۹۳). این نسبت به شکل قابل‌ملاحظه‌ای در پی انقلاب کاهش یافت، چراکه کار در کارخانه برای زنان مسلمان نامناسب فرض می‌شد. اما حتی پیش از انقلاب، کار در کارخانه برای زنان می‌توانست از نظر اخلاقی خطرناک باشد و برخی از کارخانه‌ها گویی زنان گرفتار را جذب می‌کردند. یکی از فعالین جبهه‌ی چپ به خاطر می‌آورد که در حالی که برای سازماندهی کارگران کارخانه تلاش می‌کرد، درست در همان زمان شاهد بود که «در اتاق رختکن زنانی را دیدم که بعد از کار تن‌فروشی می‌کردند یا به مواد مخدر اعتیاد داشتند یا تحت خشونت قرار می‌گرفتند — که همگی اعمالی بسیار رایج و موجه به حساب می‌آمد» (فرانک، به نقل از سولیوان، ۲۰۱:۱۳۵).

تجربه‌ی فرانک درباره سازماندهی کارگران صنعتی زن با تجربه‌ی پویا که در فعالیت‌های اتحادیه‌ی کارگری در ۱۹۷۹ در زمان اوج شوراها‌ی کارگری مشارکت داشت، متفاوت است. پویا توضیح می‌دهد که او در تلاش بود تا زنان چهار کارخانه را سازماندهی کند — دو کارخانه‌ی داروسازی، یک کارخانه‌ی بیسکوئیت‌سازی و یک کارخانه‌ی پارچه — و برخی از زنان که او با آنان کار می‌کرد یا با آنها مصاحبه می‌کرد از اعضای شوراها‌ی کارگران بودند، گرچه او ارقام یا جزئیات دیگری ارائه نمی‌دهد. او می‌نویسد مسائل سلامتی — از جمله استفاده از مواد شیمیایی در صنعت داروسازی یا شرایط دشوار کار در صنعت پارچه — به‌طور ویژه‌ای برای کارگران زنان اهمیت داشت. (پویا، ۱۲۷:۱۹۹۹). مسئله‌ی مهم دیگر چنان‌که یکی از کارگران می‌گوید: «نگهداری از کودکان» بود. بیشتر زنان هنگامی که باردار می‌شدند شغل‌شان را کنار می‌گذاشتند. برخی پس از آنکه کودکان‌شان بزرگ‌تر می‌شدند، به سر کار باز می‌گشتند. آنان اغلب کودکان‌شان را به خانواده‌ها، اقوام یا حتی گاهی نزد همسایه می‌سپردند.» (به‌نقل از

پویا (۱۹۹۹:۱۲۷). زنان خواهان یک مرکز نگهداری کودک، کلاس‌های سوادآموزی، حمام، مستراح و صابون، و محیط کاری با گردوغبار و آلودگی صوتی کم‌تر بودند. کار کردن در خانه در سرتاسر کشور از جمله شهرهای بزرگ ادامه یافت. اغلب این نوع کارها به بازار مرتبط بود که در یک الگوی پیچیده از مناسبات اقتصادی و اجتماعی به ترتیب به محله‌های مجاور به شکل شبکه‌ای متصل می‌شدند، که بخشی از آن متکی بر کار خانگی زنان بود. محمد توکلی توضیح می‌دهد که همسران بسیاری از بازاری‌ها، تعاونی‌هایی متشکل از زنان و دخترانشان، اقوام، و همسایه‌ها ایجاد می‌کردند که آنان را برای مشارکت در کارهای جزیی در خدمت تاجران بازار بسیج می‌کرد.

اغلب این زنان لباس به‌منظور فروش در بازار می‌دوختند، یا در کار لحاف‌دوزی بودند که متعاقباً در کارگاه‌های بازار نهایی می‌شد. این چنین تمهیداتی با انواعی از خانه‌داری همراه بود که در اطراف بازار وجود داشت (خانه‌ی بزرگ، با حیاط‌هایی که دور تا دور آن چندین خانواده زندگی می‌کردند). (محمد توکلی، مکاتبه‌ی شخصی، ژانویه ۲۰۰۱). به‌معنای دقیق کلمه، خانه‌ها محل تولید بودند و بازار محل توزیع که بازتابی بود از تقسیم کار مبتنی بر جنس، و مناسبات کاری سرمایه‌دارانه و پیشاسرمایه‌دارانه. با وجود این، بسیاری از زنان شهری در فعالیت‌های درآمدزا شرکت نداشتند. به نظر می‌رسد مهاجران روستایی به‌طور مشخص در تهران، تجربه‌ی «خانه‌داری» [کدبانوسازی]^۷ را از سر گذراندند، پدیده‌ای که در ترکیه و مصر نیز بدان اشاره شده است، و ماریا میس (۱۹۸۶) در کنار دیگران این پدیده را به‌عنوان بخشی از مدرنیزاسیون سرمایه‌دارانه و مهاجرت روستا به شهر نظریه‌پردازی کرده است. یک نظرسنجی صورت گرفته در اصفهان در دهه‌ی ۱۹۶۰ نشان‌دهنده‌ی فعالیت اقتصادی بسیار پایینی در میان زنان به‌خصوص در میان مهاجران بود، البته کار کودک گویا در میان پسران و دختران مهاجر به‌وفور اتفاق می‌افتاد (گولیک و گولیک، ۵۱۱: ۱۹۷۸). ژانت بائر در مورد زنان فقیری در جنوب تهران که درباره‌ی آنها پژوهش

⁷ Housewife-ization

کرده بود چنین گزارش می‌دهد: آنها «بیشتر مدت روز را پشت دیوارهای حیاط یا حیاط همسایه‌هایشان می‌گذرانند». در ادامه می‌گوید:

اکثر زنان در خانه‌های خانواده‌های هسته‌ای سکونت دارند، گاهی یک حیاط با خانواده‌های خویشاوند یا غیرخویشاوند مشترک بود. حدود ۲۵ درصد در خانه‌های خانواده‌ی گسترده زندگی می‌کردند که افرادی غیر از اعضای خانواده‌ی هسته‌ای در آن سکونت داشتند... زنان در میزان کنترلی که بر عایدی همسرانشان داشتند با یکدیگر متفاوت بودند، و اغلب خود از هیچ منبع درآمد مشخصی برخوردار نبودند. درون خانه، زنان مسئول رسیدگی به امور خانه — آشپزی، نظافت، شست‌وشو، آوردن آب از منبع یا حوض — و پرورش کودکان بودند. آنها همچنین رابط جالفتاده‌ی خانه‌ها با نهادهایی مانند درمانگاه‌های بهداشتی و مدارس محله بودند (باوئر، ۱۹۸۳: ۱۴۵، ۶)

باوئر در ادامه توضیح می‌دهد که برخی از زنان مورد پژوهش در محله به کار مزدی خارج از خانه مشغول بودند، بعضی از این کارها در مرکز زنان از سوی سازمان زنان ایران راه‌اندازی شده بود. فقیرترین زنان به‌عنوان کارگران خانگی که شغلی خفت‌آور تلقی می‌شد به خدمت گرفته می‌شدند، یا در مرکز زنان آشپزی و نظافت می‌کردند. مصاحبه‌های باوئر با زنان در جنوب تهران، تصویر روشن‌تری از زندگی آنان، هویت‌هایشان، حس ناچاری که با آن مواجه بودند و آرزوهایشان درباره‌ی خود و دخترانشان می‌دهد (نگاهی بیندازید به باوئر، ۱۹۸۳: ۱۵۳، ۶۳).

زنان روستایی: استثمار و از خودبیگانگی

زنان روستایی اساساً در فرآیند تولید مشارکت داشته‌اند. همان گونه که پیش‌تر ذکر شد، دل‌ریش کار زنان روستایی را در دوران قاجار شرح می‌دهد. پژوهش انجام شده توسط اریکا فریدل لویس بک، هاله افشار، و مریم پویا درباره‌ی کار زنان روستایی در طول دوره‌های پهلوی و در زمان جمهوری اسلامی حاکی از جدایی زنان از محصول و ثمره‌ی زحماتشان (بیگانگی)، ناتوانی آنها در کنترل درآمد حاصل از تولیداتشان

(استثمار)، و وضعیت اجتماعی (انقیاد) آنها در ساختار اجتماعی و و اقتصادی اغلب پدرسالارانه و پیشاسرمایه‌داری است. تقسیم کار سفت‌وسختی غالب است مبتنی بر ارزشمند کردن کار مردان و بی‌ارزش‌سازی کار زنان. افزون بر این، از آنجا که زنان از نظارت و استقلال برای تصمیم‌گیری بر سر محصولات کار خود محروم هستند، نمی‌توانند فعالیت‌هایشان را به منابع قدرت بدل سازند، خواه در حوزه‌ی عمومی و خواه در قلمروی خانگی. تاپر به‌عنوان نمونه، تقسیم کار مبتنی بر جنس در میان ایلات شاهسون را شرح می‌دهد و مناسبات جنسیتی را به‌عنوان سلطه‌ی مردان و فرمان‌برداری زنان ترسیم می‌کند (تاپر ۷۷: ۳۷۶، ۱۹۷۸). فریدل تصور زنان روستایی از استقلال و قدرت تحرک را تشریح می‌کند:

برخلاف برخی تصورات رایج رمانتیک، آزادی نسبی ظاهری زنان روستایی (که با حجاب غیررسمی، کار بیرون از خانه، و تحرک فضایی مشخص می‌شود) در هیچ‌جایی ریشه‌ی محکمی در ایدئولوژی یا در رفتار آدم‌ها نداشته بلکه عملکردی موقعیتی، عمدتاً اقتصادی و از روی ضرورت بوده است. (فریدل، ۱۹۷: ۱۹۹۱).

فریدل چهار نظام تولیدی فعال را در روستایی که دهه‌ها مورد پژوهش قرار داده شناسایی می‌کند: (۱) نظام شکار-جمع‌آوری؛ (۲) نظام شبنانی؛ (۳) نظام کشاورزی؛ و (۴) نظام ایجاد شده از توسعه‌ی اقتصادی پیش از انقلاب و شرایط پسانقلابی. سه نوع نظام اول به‌تمامی به شکل هم‌زمان تا حدود ۱۹۷۰ در روستا اجرا می‌شد، تا این که در آن زمان، پرولتاریاسازی شدید نواحی روستایی ایران فضایی برای سلطه‌ی چهارمین نظام ایجاد کرد.

پیش از گسترش مدرنیزاسیون و صنعتی‌سازی در ایران، و به‌رغم کشاورزی و شبنانی که صورت می‌گرفت، نود درصد از کل غذا نتیجه‌ی شکار و جمع‌آوری بود. بیشتر گوشت موجود گوشت شکار بود که بسیار بهتر و سالم‌تر تلقی می‌شد، و توسط مردان تأمین می‌شد. اما جمع‌آوری غذا تقریباً منحصراً از سوی زنان انجام می‌گرفت، که البته بیشترین سهم از تمام غذای در دسترس را تشکیل می‌داد (فریدل، ۲۰۰: ۱۹۹۱). فریدل در ادامه توضیح می‌دهد که نظام شبنانی، شکار-جمع‌آوری، و کشاورزی در برخی

بخش‌های روستایی با رقابت‌ها و یورش‌های بین‌قبیله‌ای ادغام می‌شد. او شرح می‌دهد که چگونه جنگ و تجاوز به‌طور معرفتی و عملی شرایط زندگی را ایجاد می‌کرد که زنان ناچار بودند با آن کنار بیایند. زنان در حملات و یورش‌ها به روستاهایشان به دفاع برمی‌خاستند، سنگ پرتاب می‌کردند، فریاد می‌زدند، از چماق استفاده می‌کردند، و گاهی شلیک می‌کردند. او می‌نویسد برخی داستان‌ها حتی از زنانی حکایت می‌کند که گوسفند می‌دزدیدند. قدم گذاشتن به قلمروهای دیگران ماجراجویی خطرناکی بود؛ زنانی که به‌تنهایی گله را برای چرا به کوهستان می‌بردند ناگزیر باید آماده‌ی یورش‌های شبانه از سوی روستاییان متخاصم در همجواری‌شان باشند. مجموعه‌ی یورش‌های جنگی با به‌قتل‌رساندن آخرین خان بزرگ در ۱۹۶۳ پایان یافت.

در نظام شبانی، تحرک فضایی مهاجرت، فقدان مرزهای رؤیت‌پذیر در داخل و اطراف اقامتگاه‌ها و آزادی نسبی در تحرک زنان در اقامتگاه‌ها — که از نگاه خود زنان همچون شرایطی مطلوب محسوب می‌شود — از سوی دیگر با انزوای اجتماعی خنثی می‌شد که تابعی از کارهای دشوار انفرادی و مرتباً تکرارشونده مانند فرآوری شیر و پشم، و کوچکی گروه اقامت‌کننده بود. فریدل گزارش می‌دهد که زنان می‌گویند هم آزاد هستند و هم تنها. «اما در مقایسه با مردان، کم‌تر آزاد و بیشتر تنها، زیرا مردان در مقایسه با زنان تقریباً از محدوده‌ی بی‌نهایت مکانی و زمانی برخوردار بودند: مردان هر زمانی می‌خواستند می‌توانستند اقامت‌گاه را برای روزهای پیاپی و به هر دلیلی ترک کنند، در حالی که زنان اجازه نداشتند.» (فریدل، ۲۰۴:۱۹۹۱). قلمروی شبانی با تقسیم کاری مشخص می‌شود که در آن زنان در مقام شیردوش و در مقام فرآورنده‌ی شیر و پشم، بیشتر مازاد در دسترس را از خلال کاری طاقت‌فرسا به کالای دارای ارزش تبدیل می‌کنند. در حالی که مردان بر توزیع این کالاها و سود حاصل از آنها کنترل کامل دارند. لوییس بک (۱۹۷۸) همچنین نشان داده است که در میان عشایر شبانی، کار زنان بخش مهمی از اقتصاد خانوار و بقا بوده است. در میان وظایف آنها می‌توان از شیردوشی، فرآوری شیر (ماست، کره، پنیر، و روغن)، آماده‌سازی مشتقات حیوانی (پوست، مو، و پشم) تیمار حیوانات، جمع‌آوری چوب سبک جهت سوخت، آوردن آب، جمع‌آوری گیاهان وحشی، نان‌پزی، آشپزی و مراقبت از کودکان، و بافتن، نخ‌ریسی و رنگرزی نخ

نام برد. زنان کالاها را آماده می‌کردند تا مردان برای فروش به شهر ببرند اما هیچ دستمزدی برای کارشان دریافت نمی‌کردند (یک ۶۰:۳۵۸:۱۹۷۸).

فریدل می‌گوید که از منظر عمومی اسلامی عشیره‌ای و از منظر حقوقی محلی، زنان در نسبت با مردان از هیچ حقی برخوردار نبودند، به جز این که از شوهرانشان خدمات جنسی منظم، امرار معاش مکفی و محافظت طلب کنند. طبق رسوم عشایر، زنان ارث‌بر نیستند، پست و مقامی به عهده نمی‌گیرند، سلاح حمل نمی‌کنند، و می‌بایست به مردانی که مسئول آنها هستند خدمات بدهند. به لحاظ حقوقی، یک زن حقی بر محصولات اقتصادی یا تولیدی خود نداشت. هرچند، حاصل وابستگی اقتصادی زنان به مردان تا حدودی با دسترسی زنان گروه بزرگی از مردم تعدیل می‌شد که نه تنها موقعیت‌های بیشتری برای مشارکت در گفتگوها حول مسائل بسیاری فراهم می‌کرد، بلکه همچنین موقعیت‌هایی را برای خلق مناسبات قدرت متقابلاً به هم وابسته ایجاد می‌کرد که در شبکه‌ی گسترده‌ی خویشاوندان وجود داشت.

در نظام کشاورزی، زنان بیشتر روز خود را در حیاط با دیگر زن‌ها می‌گذراندند مگر زمان وعده‌های غذا که همسرانشان، پدران، برادران و پسرانشان را می‌دیدند. بخش عمده‌ی کارهای اساساً زنانه‌ی آماده‌سازی غذا، فرآوری پشم و شیر، مراقبت از نوزادان در همان جا (حیاط) و در مجاورت نزدیک با دیگر زنان انجام می‌شد. مسیره‌های روستا، مغازه‌ها، و اطراف روستا به‌ویژه مزرعه‌ها به‌طور گسترده‌ای حوزه‌ی مردانه بودند. زنان از حضور در بیرون از خانه منع نمی‌شدند، اما باید دلیل مردم‌پسندی برای حضور در بیرون خانه داشته باشند: حمل آب، رفتن از یک خانه به خانه‌ی دیگر، و انجام یک کار ضروری از دلایل قابل قبول بود. در برخی موارد نادر، زنان بیوه‌ی جوان همراه با کودکان به جان آمده ممکن بود مزرعه‌ای را شخم بزنند، محصول گندم را برداشت کنند، یا علوفه برای گاو خود در خانه جمع‌آوری کنند. هرچند بیشتر اوقات زنان در کاشت محصولات فروشی مانند تنباکو، تریاک، یا چغندر قند مشارکت داشتند.

نابرابری بر مبنای جنسیت و سن از جمله مؤلفه‌های تعیین‌کننده در خانوارهای روستایی هستند. رضوی (۱۹۹۳) در پژوهش‌اش درباره‌ی تقسیم کار مبتنی بر جنس و ایدئولوژی جنسیتی در ناحیه‌ای روستایی در کرمان که مخصوص کاشت پسته بود،

دریافت که ارزش پایین‌تری برای کار زنان (فرآوری پسته) در نسبت با کار مردان (شخم زدن، آبیاری، هرس کردن، رانندگی تراکتور، رسیدگی به زمین) قائل هستند و همین نسبت نیز میان ازدواج یک دختر در قیاس با ازدواج یک پسر برقرار است. در مورد نوزادان و کودکان زیر شش سال، تقریباً دو برابر زمان برای مراقبت از سلامتی پسران در مقایسه با خواهرانشان صرف می‌شد. به‌طور میانگین پسران شش سال تحصیلات خود را به پایان می‌رساندند، در حالی‌که دختران در حدود سه‌ونیم سال تحصیلات کسب می‌کردند. تقریباً به اندازه‌ی دو برابر صرف هزینه‌ی پوشاک نوجوانان پسر در مقایسه با دختران در شرایط مشابه می‌شد. و درحالی‌که پدر، که درآمد به‌مراتب بیشتری داشت، مسئول تأمین مخارج عروسی پسر بود، در مورد دختران، تأمین هزینه‌ی مراسم ازدواج به عهده‌ی مادران بود که به‌مراتب عایدی کمتری داشتند. برخلاف پسران که پول توجیبی دریافت می‌کردند، هرگونه درآمد دختران تحویل مادرانشان می‌شد. افزون بر این، بر خلاف مردان روستایی که بخشی از عواید خود را به تنباکو و تریاک اختصاص می‌دادند، زنان آن را صرف اهالی خانه می‌کردند. این موقعیت از نابرابری درون خانه در نتیجه‌ی «کنار گذاشتن زنان از کار در مزرعه و محدودیت تدریجی آنها به محیط داخلی بود» (رضوی، ۱۳۳:۱۹۹۳)، به‌رغم این‌که علاوه بر پخت‌وپز، نظافت، کارهای مراقبتی و دیگر کارهای آنها، دستمزد فصلی زنان بابت کار برداشت و پس از برداشت محصول نیز برای بقای خانواده بسیار اهمیت داشت.

هاله افشار توضیح مبسوطی از کار زنان و وضعیت آنان در روستای مورد مطالعه‌اش ارائه می‌دهد. زنان در قطعات زمین خانوادگی سبزی می‌کاشتند، از دام و طیور نگهداری می‌کردند، و پنیر، کره، روغن حیوانی، ماست، و نان تهیه می‌کردند؛ آنها همچنین نخ‌ریسی، بافتنی، خیاطی، و آشپزی می‌کردند و تمام کارهای خانه را نیز انجام می‌دادند. زنان اغلب به‌عنوان کشاورزان مزدبگیر کار نمی‌کردند، از جمع‌مشارکتی کشاورزی سنتی (بُنه) کنار گذاشته می‌شدند، و از دریافت نسق (حق عرفی پرداختی به دهقان) به‌خاطر موانع عرفی روستایی در ارث‌بری زنان محروم می‌شدند. گاه‌به‌گاه زنان به صورت مزدی برای برداشت میوه و پنبه به کار گرفته می‌شدند اما دستمزد آنها توسط مرد سرپرست خانوار مذاکره و دریافت می‌شد (افشار، ۷۱:۷۰:۱۹۸۵).

در حالی که پسران در سن دوازده سالگی به‌عنوان میوه‌چین به فرایند کشاورزی می‌پیوستند و در چهارده سالگی نیز کار روی زمین را شروع می‌کردند، دختران در خانه می‌ماندند تا به کارهای خانه کمک کنند، و برای ازدواج آماده شوند. تا اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰، دختران در حدود سن چهارده سالگی شوهر داده می‌شدند. دهقانان تهی‌دست‌تر گاهی دختران‌شان را در اوج کودکی، یعنی در نه سالگی شوهر می‌دادند، و ازدواج آنها بعدتر وقتی دختر به سن قانونی رسید در دفتر ساوه ثبت می‌شد. پس از انقلاب، بر خلاف تأیید [آیت‌الله] خمینی در باره‌ی ازدواج‌های زودهنگام، رشد فرش‌بافی سن ازدواج دختران را به هجده یا نوزده سال رساند. در مقام کارگران بی‌مزد، آنان بدل به دارایی ارزشمندی نزد خانواده گشتند که حیفاست در سن پایین از خانه جدا شود (افشار، ۱۹۸۵:۷۱).

از هر منظر که بنگریم، کار زنان روستایی طاقت‌فرسا است. در روستایی که افشار مورد مطالعه قرار داد، بخاری‌های نفتی برای آشپزی به کار می‌رفت، اما نان روزانه همچنان در تنور سنتی حفر شده در داخل زمین پخته می‌شد، و سوخت آن از فضولات یا چوب بود که زنان همچنان می‌باست مسافت طولانی را برای جمع‌آوری آن طی کنند. پیشه‌ی زنان از جمله رسیدن و بافتن تماماً با دست انجام می‌گرفت. ریسندگی معمولاً در گروهی کوچک، اغلب بعدازظهر انجام می‌شد. زنانی که کودکان زیادی داشتند که کار را با آنان تقسیم کنند، فرصتی برای دور زدن و صحبت با دوستان و همسایگان‌شان پیدا می‌کردند. به محض این‌که کار خانه انجام می‌شد و یک وعده غذا و آب برای مردان به مزرعه فرستاده می‌شد، گروهی از زنان مسن‌تر، دم در خانه چمباتمه می‌زدند درباره‌ی کودکان‌شان، مردان، فصل برداشت، و بهترین درمان‌ها و داروهای گیاهی صحبت می‌کردند، و هم‌زمان امکان‌های ازدواج بین کودکان‌شان را سبک‌سنگین می‌کردند (افشار، ۱۹۸۵:۷۱).

با وجود محدودیت در زندگی زنان روستایی، آنها راه‌هایی برای به‌کار بردن درجه‌ای از نظارت بر کار، محصولات، و درآمدشان پیدا می‌کردند. به‌عنوان مثال، افشار نشان می‌دهد که چگونه زنان در روستای مورد تحقیق او، نخ‌های پشمی خود را به زنان عشایر شاهسون که در ماه‌های زمستان در نزدیکی دامنه‌ی تپه سکنا می‌کردند،

می‌فروختند. زنان عایدی کوچکی را که از این معامله به دست می‌آمد برای خرید پارچه‌ها، و گاهی طلسم‌ها و معجون‌ها از مردان دستفروش رهگذر استفاده می‌کردند؛ بنابراین آنها فضای کوچکی از مناسبات مالی را کاملاً تحت نظارت خود دست‌وپا کرده بودند. به علاوه، زنان شاهسون جاجیم می‌بافتند، و آن را در مقابل به روستانشینان می‌فروختند (افشار، ۱۹۸۵:۷۴-۷۵). با وجود این، تا دهه‌ی ۱۹۷۰، نخ‌ریسی و دیگر مشارکت‌های زنان در درآمد خانواده و فرآیند تولید به‌طور گسترده‌ای از سوی هم‌زنان و هم‌مردان در روستا نادیده گرفته می‌شد.

با رواج فرش‌بافی ارزش کار زنان اساساً متحول شد، هرچند خبری از بهبود شرایط اجتماعی آنها نبود. دختران از وبال گردن به دارایی پدران‌شان تبدیل شدند و از به‌دنیا آمدن‌شان استقبال می‌شد. افشار به نقل از یک مرد می‌نویسد «دختران ثروت می‌آوردند، و پسرها خرج و هزینه. پسرها باید درس بخوانند، سربازی بروند، در حالی که دختران از شش سالگی پول به خانه می‌آورند. پسرها تا بیست سالگی خرج و هزینه دارند و بعد هم ازدواج می‌کنند — به چه دردی می‌خورد؟» (افشار، ۱۹۸۵:۷۵). بر همین اساس، دختران بیش از حد دارایی ارزشمندی شدند که آنها را به مدرسه بفرستند یا اجازه دهند که از قیدوبند رها شوند.

افشار و پویا در نوشته‌های خود شرح‌های مبسوط‌تری از فرش‌بافی ارائه می‌دهند. دختران از سن شش سالگی فرش‌بافی را هم‌زمان با دیگر وظایف‌شان شروع می‌کنند. از سن دوازده سالگی به‌طور تمام‌وقت به کار فرش مشغول می‌شوند که به این معنا است که در تمام ساعات روشنایی روز به‌جز زمان کوتاهی برای ناهار، بی‌وقفه مشغول به کار هستند. همچنین بر خلاف زراعت، فرش‌بافی پیشه است برای تمام فصول که در نتیجه‌ی آن زنان تقریباً به اندازه‌ی مردان و گاهی بیشتر از آنان در خانواده کسب درآمد می‌کنند. افشار به این نکته اشاره می‌کند که در روستای موردنظر سی تا شصت روز برای زنان طول می‌کشد تا یک فرش را ببافند که از سوی مردان به قیمت بیست هزار تا سی هزار ریال به فروش می‌رود. بنابراین هر زن در ماه از ۶۶۷۵ تا ۱۷۰۰۰ ریال یا معادل ده تا ۲۸ روز درآمد مردان را کسب می‌کرد. از آنجایی که کار زنان فصلی نبود، درآمد سالانه‌ی آنان به حدود ۱۴۰،۰۰۰ ریال می‌رسید (گاه حتی ممکن بود تا رقم ۱۸۰،۰۰۰ ریال هم برسد)، در مقایسه با مردان با درآمد میانگین سالانه‌ی ۱۸۰،۰۰۰

ریال (افشار، ۱۹۸۵:۷۶). افشار می‌نویسد با این همه، افزایش مشارکت زنان در درآمد خانواده هیچ نتیجه‌ای در بهبود موقعیت آنها به همراه نداشت. زنان هیچ دستمزدی نه برای رسیدن و نه برای فرش‌بافی دریافت نمی‌کردند و مردان فرش‌ها را در بازار ساوه می‌فروختند و از همانجا کاموا و رنگ‌ها پارچه نیز می‌خریدند.

مریم پویا همچنین می‌نویسد که چگونه محصول کار زنان توسط مردان اقوامشان در بازار فروخته می‌شد. او از یک فرش‌باف و کارگر کشاورزی به نام گلرنگ نقل می‌کند که به او می‌گوید:

من از هفت سالگی فرش‌باف و کارگر کشاورزی بوده‌ام. من به پدرم در دامداری و به مادرم در امور کشاورزی و فرش‌بافی کمک می‌کردم. زنان دستمزدی نمی‌گیرند. در یک سال [آزراعی] خود وقتی پدرم از فروش اجناس در بازار بر می‌گردد، به مادرم یک کیسه یا دو کیسه برنج می‌دهد تا در روستا بفروشد. با پول آن مادرم طلا، نقره و لوازم و وسایل خانه برای جهیزیه‌ی من و خواهرم می‌خرد. همین‌طور برای فرش‌بافی، پدرم فرش‌ها در بازار می‌فروشد یا گاهی یکی از فرش‌ها را به مادرم می‌دهد تا به همسایه بفروشد و مادرم پول حاصلش را خرج من می‌کند. (پویا، ۱۹۹۹:۸۳-۸۴)

پویا همچنین اشاره می‌کند که در برخی مناطق روستایی زنان فقیرتر به اجبار به عقد مردان مسن‌تر درمی‌آیند تا از فقر و محرومیت نجات پیدا کنند. زهرا یک زن فرش‌باف و کارگر کشاورزی جوان به او می‌گوید: خانواده‌ی من که در روستای همجوار زندگی می‌کنند بسیار فقیرند؛ آن‌ها هیچ زمینی برای خودشان ندارند و به‌عنوان کارگر کشاورزی مشغول هستند. سه سال پیش من را به عقد شوهرم که هفتاد ساله است درآوردند، چرا که دیگر بضاعتش را نداشتند [تا من را پیش خودشان نگه دارند]. شوهرم زمین خودش را دارد. برایش یک پسر آوردم. شش دختر از ازدواج اولش دارد. دخترش مریم از من بزرگ‌تر است. اما دلش می‌خواهد باهم بچه داشته باشد (پویا، ۱۹۹۹:۱۰۹).

نتیجه‌گیری

این پژوهش درباره‌ی تاریخ کار زنان ایران در «قرن طولانی بیستم» تلاشی آغازین بوده است تا بر تحولات مشارکت اقتصادی زنان در طول دوره‌های تاریخی، شیوه‌های تولید و شکل‌گیری‌های دولت تأکید ورزد. بی‌شک مدارک موجود نشان می‌دهد که زنان دهقان و زنان طبقه‌ی کارگر ایران [آرتش] ذخیره‌ی نیروی کار ارزان وسیعی را تشکیل می‌دادند که در انباشت سرمایه‌ی حاصل از تولید صنعتی و کشاورزی مشارکت داشتند که سرمایه به ترتیب عاید اربابان، تاجران، صنعت‌گران و دولت می‌شد.

آن‌ها در [تولید] ارزش مصرفی، ارزش اضافی و بازتولید قدرت کار و نیروی کار سهیم بودند. و همچنان روایت‌های تاریخی و اقتصادی در سطح وسیعی در برابر مشارکت زنان در تولید و خلق ثروت، یا روش‌هایی که دولت و اقتصاد با تنظیمات جنسیتی پدرسالارانه درهم آمیختند تا به وضعیت و نقش اقتصادی زنان شکل دهند، سکوت کرده‌اند. همزمان تاریخ‌نگاری اجتماعی ایران نیز در مورد میزان مشارکت زنان در فعالیت‌های نامولد — چه کار خانگی و بردگی باشد یا تن فروشی — سکوت کرده‌اند که به خانواده‌ها، خانوارهای ثروتمند، اربابان و دولت اعانه می‌رساند.

مارگارت مری‌وسر و جودیت تاکر در مقدمه‌ی ویرایش جدید کتاب‌شان درباره‌ی تاریخ اجتماعی زنان و جنسیت در خاورمیانه اشاره می‌کنند که بسیاری از تاریخ‌نگاری‌های رسمی به دنبال افزودن زنان به تاریخ‌اند، نه اینکه اساس‌های بنیادی مکتوب کردن تاریخ را به پرسش بکشند. (مری وثر و تاکر، ۱۹۹۹:۶) اما همچنین از کار آن دسته تاریخ‌نویسان اجتماعی و اقتصادی استقبال می‌کنند که در رویکردشان «به زنان خاورمیانه در مقام بازیگران اقتصادی و اعضای جوامع، خانواده‌ها و طبقات نگاه کرده‌اند» (همان) این دو در کتاب‌شان به آلن دویان و جم بهار درباره‌ی خانوارهای استانبول، و بشارا دومان‌ی و کنس کانو حول تاریخ خانواده‌ی عرب اشاره کرده‌اند. رویکردهای مشابهی نیاز است که در جریان اصلی مطالعات ایرانیان تلفیق شود و تا جایی ادامه یابد که بتواند یک تقسیم کار آکادمیک مبتنی بر جنسیت را بازتاب دهد. مرور شتاب‌زده‌ی من پیرامون تاریخ اجتماعی و کارگران ایران نشان می‌دهد که در بیشتر تحقیقات جای «زنان فرودست» به‌ویژه در تاریخ زنان کارگر خالی است. زیرا،

بدون این بخش در بهترین حالت با تصویری ناقص و مخدوش از تاریخ ایرانیان، ساختار اجتماعی، نیروی کار و عمل جمعی روبرو می‌شویم.

پرسش‌های بسیاری مطرح است که با تاریخ نگاری و روش‌ها و اولویت‌های کنونی پژوهش‌ها بی‌پاسخ می‌مانند. این پرسش‌ها به پویایی مناسبات بین بازار و خانواده‌های طبقه‌ی کارگر؛ تبعیض جنسیتی در درون طبقه‌ی کارگر و دهقانان؛ خلق ارزش اضافی و کار زنان، صادرات تجاری و کار زنان، به‌ویژه به شکل و کارکرد خانواده؛ روش‌هایی که کارخانگی زنان به شکل‌گیری پرولتاریای مرد یاری رساند؛ و الگوهای عمل جمعی مبتنی بر جنسیت تعلق دارند.

در همین میان، خلاءهای موجود میان تاریخ اجتماعی، اقتصادی، و کار در ایران به تدریج با آثار دانشمندان فمینیست در حوزه‌ی مطالعات ایرانیان در حال پرشدن است که توجهات را به انقیاد و عاملیت (سوژگی) نیمی از جمعیت کشور کشانده‌اند.

منابع ارجاع داده شده در متن:

Abrahamian, Ervand. 1982. *Iran Between Two Revolutions* (Princeton: Princeton University Press)

Afary, Janet. 1994. "Social Democracy and the Iranian Constitutional Revolution of 1906-1911," in John Foran, ed., *A Century of Revolution: Social Movements in Iran* (Minneapolis: University of Minnesota Press), 21-43.

Afary, Janet. 1996. *The Iranian Constitutional Revolution, 1906-1911: Grassroots Democracy, Social Democracy, and the Origins of Feminism* (New York: Columbia University Press).

Afshar, Haleh. 1985. "The Position of Women in an Iranian Village," in Haleh Afshar, ed., *Women, Work and Ideology in the Third World*. (London: Tavistock), 66-82.

Bayat, Assef. 1987. *Workers and Revolution in Iran* (London and New Jersey: Zed Books Ltd).

Bayat-Philipp, Mangol. 1978. "Women and Revolution in Iran, 1905-1911," in

Lois Beck and Nikki Keddie, eds., *Women in the Muslim World* (Cambridge, MA: Harvard University Press), 295-308.

Beck, Lois. 1978. "Women among Qashqai Nomadic Pastoralists in Iran," in Lois Beck and Nikki Keddie, eds., *Women in the Muslim World*. Cambridge, MA: Harvard University Press), 351-73.

Bharier, Julian. 1971. *Economic Development in Iran 1900-1970* (London: Oxford University Press).

Bradley, Harriet. 1996. "Changing Social Structures: Class and Gender," in Stuart Hall, David Held, Don Hubert, and Kenneth Thompson, eds., *Modernity: An Introduction to Modern Societies* (London: Blackwell), 123-48.

Clancy-Smith, Julia. 1999. "A Woman Without Her Distaff: Gender, Work and Handicraft Production in Colonial North Africa," in Margaret L. Meriwether and Judith E. Tucker, eds., *Social History of Women and Gender in the Modern Middle East, The Social History of the Modern Middle East Series* (Boulder, CO: Westview Press), 25-62.

Cuno, Kenneth M. 1995. "Joint Family Households and Rural Notables in nineteenth Century Egypt," *International Journal of Middle East Studies*, 25: 485-502.

Delrish, Bashari. 1357/1996. *Woman in the Qajar Era* (Tehran: Office of Studies and Research). (In Persian.)

Engels, Friedrich. 1972 [1884]. *The Origin of the Family, Private Property, and the State*, foreword by Evelyn Reed (New York: Pathfinder Press).

Floor, Willem. 1984. *Industrialization in Iran 1900-1941*, University of Durham Center for Middle Eastern and Islamic Studies, Occasional Papers Series No. 23.

Floor, Willem. 1985. *Labour Unions, Law and Conditions in Iran (1900-1941)*, University of Durham Center for Middle Eastern and Islamic Studies, Occasional Papers Series No. 26.

Friedl, Erika. 1991. "The Dynamics of Women's Spheres of Action in Rural Iran." in Nikkie R. Keddie and Beth Baron, eds., *Women in Middle Eastern History*. (New Haven: Yale University Press), 195-214.

Goldberg, Ellis Jay, ed. 1996. *The Social History of Labor in the Middle East*, (Boulder, CO: Westview Press).

Gulick, John and Margaret E. Gulick. 1978. "The Domestic Social Environment of Women and Girls in Isfahan, Iran." In Lois Beck and Nikki Keddie, eds., *Women in the Muslim World*. Cambridge: Harvard University Press.

Halliday, Fred. 1979. *Iran: Dictatorship and Development* (Harmondworth,

United Kingdom: Penguin).

Hambly, Gavin R. G., ed. 1998. *Women in the Medieval Islamic World: Power, Patronage and Piety* (New York: St. Martin's Press).

Islamic Republic of Iran. 1980. *Constitution of the Islamic Republic of Iran*,

trans. Hamid Algar (Berkeley: Mizan Press).

Issawi, Charles, ed. 1971. *The Economic History of Iran, 1800-1940* (Chicago:

The University of Chicago Press).

Keddie, Nikki. 1980. *Iran: Religion, Politics and Society: Collected Essays* (London: Frank Cass).

Keddie, Nikki R. and Beth Baron eds. 1991. *Women in Middle Eastern History: Shifting Boundaries in Sex and Gender* (New Haven: Yale University Press).

Ladjevardi, Habib. 1985. *Labor Unions and Autocracy in Iran* (Syracuse: Syracuse University Press).

Lambton, Ann K.S. 1953. *Landlord and Peasant in Persia: A Study of Land*

Tenure and Land Revenue Administration (London: Oxford University Press).

Marx, Karl and Friedrich Engels. 1998 [1848]. *The Communist Manifesto* (New York: Monthly Review Press)

Meriwether, Margaret L. and Judith E. Tucker. 1999. "Introduction" in Margaret L. Meriwether and Judith E. Tucker, eds., *Social History of Women and Gender in the Modern Middle East, The Social History of the Modern Middle East Series* (Boulder, CO: Westview Press), 1-24.

Mies, Maria. 1986. *Patriarchy and Capitalist Accumulation on a World Scale*. (London: Zed).

Mirani, Kaveh. 1983. "Social and Economic Change in the Role of Women, 1956-1978" in Guity Neshat, ed., *Women and Revolution in Iran* (Boulder, CO: Westview Press), 69-86.

Moaddel, Mansoor. 1994. "Shi'i Political Discourse and Class Mobilization in the Tobacco Movement of 1890-92." in John Foran, ed., *A Century of Revolution: Social Movements in Iran* (Minneapolis: University of Minnesota Press) 2: 1-43.

Moghadam, Valentine M. 1985. *Accumulation Strategy and Class Formation:*

The Making of the Industrial Labor Force in Iran, 1962-1977 (Ann Arbor, MI: University Microfilms International).

Moghadam, Valentine M. 1993. *Modernizing Women: Gender and Social Change in the Middle East* (Cairo: The American University in Cairo Press).

Moghadam, Valentine M. 1998. *Women, Work and Economic Reform in the Middle East and North Africa* (Boulder, CO: Lynne Rienner Publishers).

Najmabadi, Afsaneh. 1998. *The Story of the Daughters of Quchan: Gender and National Memory in Iranian History* (Syracus: Syracuse University Press).

Nashat, Guity ed. 1983. *Women and Revolution in Iran* (Boulder, CO: Westview Press).

Paidar, Parvin. 1995. *Women and the Political Process in Twentieth Century Iran* (Cambridge: Cambridge University Press).

Poya, Maryam. 1999. *Women, Work and Islamism* (London: Zed Books).

Quataert, Donald. 1996. "The Social History of Labor in the Ottoman Empire: 1800-1914," in Ellis Jay Goldberg, ed., *The Social History of Labor in the Middle East* (Boulder, CO: Westview Press), 19-36.

Reiter, Rayna R. (ed.) 1975. *Toward an Anthropology of Women* (New York: Monthly Review Press)